

بقیه افراد لشکر داعی کبیر طبق نقشه طرح شده قبلی مخفیانه از راه نهر و (یونیا باد) در پشت اردوی دشمن جای گرفتند به این ترتیب سلیمان بن عبدالله و سربازانش پیش از آنکه بخود آیند گرفتار افراد سپاه حسن بن زید علوی (داعی کبیر) گردیدند و در نتیجه گروهی کشته شدند و بقیه پراکنده گردیدند، سلیمان نیز از بیم جان زن و فرزند و نزدیکان خود را در چنگال دشمن گذاشته و از عرصه کارزار به استرآباد واقع در سرحد شرقی طبرستان گریخت. مورخان نوشته‌اند در این جنگ عده زیادی از افراد لشکر سلیمان بن عبدالله و همچنین چندتن از بزرگان و نام‌آوران لشکر او از جمله عناتور بختانشاه و ابوالاعز محمد بن کثیر و جسنف بن ماس و محمد بن العیاش و محمد بن الولید و موسی الکاتب محمد بن اسماعیل و فضل بن العباس - الکاتب و علی بن منصور و محمد بن عبدالله قاضی کشته شدند، پس از این فتح داعی کبیر دستور داد دو نفر قاصدی را که بنمایندگی از طرف سلیمان بوسیله کشتی عازم دیلمان شده و در چالوس دستگیر گردیده بودند حاضر ساختند و سر آنان را بریده پیکرشان را آویختند و شهر ساری بتصرف حسن بن زید علوی و یارانش درآمد، و دیلمیان همراه داعی کبیر به غارت و تاراج شهر پرداختند ابن اسفندیار^{۱۹} تاریخ این پیروزی را روز پنجشنبه هشتم ذی‌الحجه (سال ۲۵۱ هجری) ثبت نموده است. سلیمان بن عبدالله برای رهائی زن و فرزند خود نامه‌ای التماس آمیز از استرآباد به محمد بن حمزه علوی نوشت^{۲۰} و از وی خواست، که در نزد داعی کبیر از او شفاعت نموده و زن و فرزندانش را بدون تعدی به استرآباد اعزام دارد، محمد علوی نامه سلیمان را به داعی کبیر تسلیم داشت و داعی کبیر پس از خواندن نامه سلیمان دستور داد زن و فرزند سلیمان بن عبدالله را با احترام نزد وی فرستادند، نوشته‌اند لشکریان داعی کبیر از داخل حوض آب‌خانه سلیمان بن عبدالله در ساری دو بست هزار درهم که سلیمان آنرا در آخرین دقایق سکونت خود در آن خانه در آب ریخته بود یافتند، و به حسن بن زید علوی تسلیم داشتند

۱۹- تاریخ طبرستان صفحه ۲۳۸.

۲۰- نامه مذکور در صفحه ۲۳۸ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار آمده است.

و او آنرا بین سربازان خود تقسیم کرد.

اسپهبد قارن باوندی ناگزیر تسلیم داعی کبیر شد

حسن بن زید علوی پس از پیروزی بر سلیمان بن عبدالله در ساری که مرکز حکومت وی بود مستقر شد. در این موقع اسپهبد قارن باوندی که توفیق داعی کبیر را مشاهده کرد ناگزیر به مسمغان که یکی از یاران داعی کبیر بود پناه برد و از او خواست که بین او و داعی کبیر میانجی شود تا داعی کبیر از سر تقصیر او درگذرد، در ضمن بمنظور اثبات مراتب اخلاص و متابعت دو پسر خود سرخاب و مازیار را به نزد داعی کبیر فرستاد و داعی نیز خواهش او را پذیرفت و با وی صلح نمود، (۲۵۲ هجری).

داعی کبیر به تنظیم امور داخلی طبرستان پرداخت

طبق نوشته ابن اسفندیار^{۲۱} حسن بن زید علوی (داعی کبیر) پس از تسخیر قطعی شهر ساری در ماههای محرم و صفر و ربیع‌الاول سال ۲۵۲ در آنجا اقامت کرد و به تنظیم امور داخلی طبرستان پرداخت در این هنگام همانطور که مرسوم آغاز هر نهضت بویژه هنگام پیروزی آنست اختلاف داخلی در بین یاران داعی کبیر در طبرستان آشکار شد و در اثر تعصب محلی بین مسمغان و فضل رفیقی دیلمی دشمنی افتاد.

دیلمیان که پیروزی داعی کبیر را نتیجه فعالیت‌های جنگی خود میدانستند کم‌کم به خودپسندی و زورگویی متمایل شدند و به همین سبب خود را از دیگر یاران وی برتر میپنداشتند همین امر موجب اختلاف در بین یاران متحد داعی کبیر گردید. داعی کبیر که برای مقابله با لشکرکشی‌های بعدی طاهریان و همچنین دفع حمله‌های احتمالی خلیفه عباسی خود را نیازمند دیلمیان می‌دید بنا بمصلحت با آنان بهمدارا رفتار میکرد، مسمغان از ادامه این وضع رنجیده‌خاطر گردید و بعنوان اعتراض از داعی کبیر و یارانش

۲۱- تاریخ طبرستان صفحه ۲۳۸.

کناره گرفت و در یکی از پیشه‌های طبرستان سکنی گزید و به پیامهای محبت‌آمیز داعی روی خوش نشان نداد و گفت: (از بدسیرتی و ناجوانمردی دیلمیان میترسم) ^{۳۳} داعی کبیر از مسمغان ناامید شد و حسن بن محمد بن جعفر عقیقی را بحکومت ساری برگزید و او را مأمور سرکوبی مسمغان کرد، حسن عقیقی نامه محبت‌آمیزی به مسمغان نوشت و از او استمالت نمود، مسمغان نیز باو پیوست و از گذشته عذر خواست.

پیمان شکنی اسپهبد قارن و تعقیب او توسط داعی کبیر

در سال ۲۵۲ هجری یکی از سرداران طاهریان بنام محمد بن نوح بمنظور جنگ و مقابله با داعی کبیر از گرگان به طبرستان آمد و در بیرون شهر تمیشه اردو زد، اسپهبد قارن که از روی اجبار قبلا به تابعیت داعی کبیر درآمده بود از این موضوع خوشحال گردید و نامه‌ای به محمد بن نوح نوشت و آمادگی خود را مبنی بر همکاری با او بر ضد داعی کبیر اعلام داشت، جاسوسان خبر پیمان شکنی اسپهبد قارن را به داعی کبیر رساندند، و داعی از این موضوع سخت در غضب شد و به لنگورخان «لنگر» هزار جریب رفت و انبار آذوقه و خرمینهای گندم موجود روستائیان آن سامان را آتش زد و برای دستگیر کردن اسپهبد قارن کوششها کرد ولی باو دست نیافت و بساری مراجعت کرد، و دستور داد مازیار و سرخاب را دستگیر نموده زندانی کردند.

شورش روستائیان آمل

هنگامی که داعی کبیر از تعقیب اسپهبد قارن دست کشید و به ساری برگشت گزارشی از آمل دریافت داشت که روستائیان آمل از ظلم و تعدی جایی پسر لشکرستان بجان آمده و بر ضد وی قیام نموده و او را بقتل رسانده‌اند، داعی کبیر فوری محمد بن ابراهیم را مأمور برقراری نظم آمل

و نواحی اطراف آنجا کرد و او را بدان سو فرستاد و خود نیز پس از ده روز بدنبال وی روان گردید تا موضوع را از نزدیک مورد رسیدگی قرار دهد، داعی کبیر وقتیکه بدترجی رسید خیر یافت پسر عمویش قاسم بن علی بن حسن بن زید از عراق بدانجا آمده است حسن بن زید مقدم پسر عموی خود را گرامی داشت و باو بخششها کرد و دستور داد به آمل عزیمت نماید و خود در ترجی (تریجه) اقامت گزید.

عصیان رستم بن زبرقان در یکی از روستاهای ساری

در همین هنگام یکی از گردن‌کشان حوالی ساری بنام رستم بن زبرقان در دهکده مهروان که یکی از روستاهای ساری است بر ضد حسن بن زید علوی (داعی کبیر) قیام کرد و عصیان و فساد آشکار نمود و راه نا ایمن شد حسن عقیقی حاکم ساری هر مزد کامه بن یزدانگرد و عباس بن عقیلی را بجنگ رستم بن زبرقان فرستاد هر مز و عباس پس از رسیدن بدبخش مهروان به کشتار آشوبگران آن ناحیه پرداختند و عده‌ای را نیز دستگیر نموده به ساری آوردند ولی رستم بن زبرقان پیش از آمدن ایشان خود را به محمد بن نوح یکی از طرفداران سلیمان بن عبدالله طاهری رساند و باو ملحق شد.

توفیق سید حسن عقیقی نماینده داعی کبیر در ساری

سید حسن عقیقی حاکم بر گزیده داعی کبیر بر ساری با محمد بن نوح که از گرگان بجنگ داعی کبیر آمده بود بجنگ پرداخت و عده زیادی از لشکریان محمد بن نوح را کشت و چهارصد تن از آنان را دستگیر کرده با خود به ساری برد.

همکاری حاکم قومی (کومش) با اسپهبد قارن

داعی کبیر نیز برای اینکه فتنه آشوبگران را فرونشاند به ساری آمده بود، در همین هنگام خبر رسید که ابراهیم بن معاذ فرمانروای ایالت

کومش (قومس)^{۲۳} با اسپهبد قارون باوندی در نهران سازش کرده و باو سپاه میدهد تا برای پیکار آماده شود، داعی کبیر پس از وصول این خبر پیشدستی کرده بی درنگ به کوهستان باوند لشکر کشید و خانه‌های اسپهبد قارن و یارانش را آتش زد و هر که را یافت کشت و بسیاری از مردم آنجا را دست گیر کرده با خود بدشت آورد و چند روزی در ساری توقف کرد و سید حسن عقیقی را همچنان بحکومت در آن شهر نشانید و سپس به آمل رفت.

صدور فرمانهای مذهبی از طرف داعی کبیر

حسن بن زید علوی معروف به داعی کبیر هنگامی که از شر مخالفان خارجی و داخلی خود در طبرستان راحت شد به صدور فرمانهای مذهبی و تعیین روش دینی مردم و رواج مذهب شیعه همت گماشت و بخشنامه‌ای بدین مضمون برای عمال خود در شهرها و بخشها فرستاد که: (مردم طبرستان را به کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) و ادار کنید بطریقی که در اصول و فروع دین از رفتار و گفتار علی (ع) پیروی کنند و از عقیده جبریه و مشبهه دوری گزینند و در اذان و اقامه (حی‌علی‌خیر‌العمل) بگویند و در اقامه هر کلمه را دوبار بخوانند و در نماز بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم را با صدای بلند بخوانند و برای نماز با ممداد قنوت واجب دانند و در نماز میت پنج تکبیر بخوانند^{۲۴} در این روز شاعری بنام ابومقاتل ضریر قصیده‌بی را که در مدح حسن بن زید علوی (داعی کبیر) بدین مطلع سروده بود:

(الله فرد و ابن زید فرد) در حضور وی خواند داعی کبیر پس از شنیدن مطلع قصیده سخت بر آشفت و به شاعر گفت خاک بر دهانت چرا آنرا این طور سروده‌ای باید میگفتی: (الله فرد و ابن زید عبد) و دستور داد ابومقاتل ضریر شاعر را از مجلس بیرون بردند.

۲۳- کومش (قومس) شامل شهرستانهای سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و سنگسر و شهمیرزاد و نواحی تابعه آنها است در این مورد بتاریخ قومس تألیف رفیع مراجعه شود.
۲۴- عین مطالب فرمان مذکور که بزبان عربی است در تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار درج شده است صفحه ۲۴۰.

برگزاری جشن باستانی مهرگان در طبرستان

بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار مؤلف دقیق تاریخ نفیس طبرستان در کتاب خود آورده است^{۲۵} و دیگر مورخان^{۲۶} نیز به پیروی از نوشته او این موضوع را تصریح کرده‌اند که ابو مقاتل ضریر شاعر چند روز بعد از خواندن مطلع قصیده‌بی که مورد اعتراض داعی کبیر قرار گرفت برای جلب رضایت داعی کبیر شعری دیگر سرود و در حضورش خواند ولی حسن بن زید علوی از وی خشنود نشد و روی خوش بدها و نشان نداد.

تا این که روز مهرجان (مهرگان) فرارسید و مردم طبرستان به منظور احیای آئین کهن نیاکان خود (ایرانیان) از داعی کبیر که بدلیل مذکور در گذشته و بنا به مصلحت سیاسی به آئین ایرانیان تمایل داشت درخواست نمودند که برسم گذشته ایرانیان جشن باستانی مهرگان نیز در طبرستان برگزار شود و داعی کبیر نیز موافقت خود را اعلام نمود.

لازم به تذکر است که هدف اصلی نهضت علویان در طبرستان که به سرکردگی حسن بن زید علوی برپا شده و اکنون به نتیجه رسیده بود رهائی ایرانیان و علویان از یوغ اسارت عباسیان غاصب بود زیرا هر دو گروه همواره مورد تعقیب و آزار فرمانروایان عباسی قرار داشتند و قیام مردم طبرستان تحت لوای آل علی با توافق ایرانیان و علویان بدشرط رعایت و تلفیق آئین هر دو طرف به عمل آمده بود این مطلبی است که هیچگونه تردیدی در آن نمیتوان کرد زیرا شواهد بدون انکار تاریخی از جمله برگزیدن پرچم سفید برای نهضت مذکور همچنین برگزاری جشن مهرگان و دیگر مطالب تلفیقی مورد علاقه باطنی ایرانیان و علویان، از جمله شایعه ازدواج حسین بن علی (ع) با شهربانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه دودمان ساسانی و این که علی بن حسین (ع) امام چهارم شیعیان نتیجه این

۲۵- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۴۰.

۲۶- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سید ظهیرالدین مرعشی صفحه ۱۳۲

و تاریخ مازندران تألیف اسماعیل مهجوری جلد اول صفحه ۹۷.

ازدواج میباید این نظریه را کاملاً تأیید می‌نماید.

به‌طوری که این اسفندیار نوشته است در روز جشن مهرگان ابومقاتل ضریر شاعر قصیده‌یی بهمین مناسبت سرود و برای جلب رضایت داعی کبیر در حضور وی در روز برگراری مراسم جشن مهرگان خواند.

مطلع قصیده مذکور چنین ثبت شده است:

لا تفتل بشری و لکن بشریان غرة الداعی و یوم المهرجان
داعی کبیر به شاعر مذکور اعتراض کرد که چرا مطلع قصیده را
این‌طور بیان ننموده‌ای؟!:

غرة الداعی و یوم المهرجان لا تفتل بشری و لکن بشریان
تا ابتدای سخن به (لا) که حرف نفی است آغاز نگردد و این کار به نظر
من صحیح نیست شاعر در پاسخ داعی کبیر گفت: بالاترین ذکر جمله
(لا اله الا الله) است که به حرف نفی آغاز شده است داعی کبیر سخن او را
پسندید و شاد شد و گفت آفرین بر تو، آفرین بر تو، که تو توانا ترین شاعری.

شاهد دیگری بر تمایل داعی کبیر به مراسم ایرانی

نوشته‌اند^{۲۷} که حسن بن زید علوی (داعی کبیر) روزی سواره در محلات
شهر آمل میگشت در حین عبور از محله‌ای چشمش به دیواری افتاد که بر
آن این جمله نوشته شده بود (القران کلام الله غیر مخلوق و من قال مخلوق
فهو کافر) (قران کلام خداست و خلق نشده است کسی که گفت خلق شده او
کافر است) جمله مذکور عقیده اهل تسنن و اعراب متعصب و بیشتر خلفای
عباسی به‌خصوص متوکل بوده است و ایرانیان بویژه روشنفکران و افراد
فرقه معتزله و زیدیه و شیعه و حتی بعدها اسماعیلیه مخالف این عقیده بودند
و میگفتند: (قرآن در واقع حادث است و خلق شده است) داعی
کبیر عنان باز گرفت و در آنجا ایستاد و عبارت مذکور را خواند و پس از

۲۷- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار صفحه ۲۲۱

۲۸- تاریخ ادبی ایران تألیف پروفسور ادوارد براون انگلیسی جلد اول ترجمه علی‌پاشا

صالح صفحه ۴۲۲.

کمی درنگ براه خود ادامه داد. نوشته‌اند حسن بن زید بعد از یکساعت
شاید با اخذ تصمیم شدت عمل دوباره به آن محل رفت و در پی آن نوشته میگشت
ولی اثری از آن مشاهده نکرد زیرا مردم آن محله پس از عبور داعی کبیر
نوشته مورد بحث را پاک کرده بودند.

داعی کبیر پس از وقوف باین مطلب تبسمی کرد و گفت: (به‌خدا سوگند
که از کشتن رهائی یافتند) یعنی: اگر آن نوشته را پاک نکرده بودند تمام
اهل این محله را به قتل میرسانیدم. و نقل این واقعه خود مؤید هم‌فکری
فرقه معتزله و شیعه علویه است و ثابت میکند که تمام فرقه‌های مختلف
ایرانی بخصوص در قرنهای اولیه اسلامی نظریه واحدی در مقابل سنیان و
اعراب متعصب داشته‌اند و هدف اصلی و باطنی آنان اعاده مقام علمی و
سیاسی ایرانیان و حفظ موقعیت جهانی از دست رفتن در برابر دشمنان تازی
بوده است و در تمام تلاشهای خود سعی داشته‌اند که قوم عرب را از مقام
الوهیت و برتری طلبی به‌زیر آورده و به‌ایشان ثابت کنند که در کلیه موارد
عقلی و عملی به‌میزان غیر قابل‌تصور از ایرانیان پائین‌ترند و چنانکه
میدانیم به‌خوبی از عهده این کار برآمدند.

شکست قطعی محمد بن نوح و فرار سلیمان بن عبدالله از طبرستان

حسن بن زید علوی (داعی کبیر) سه ماه شعبان و رمضان و شوال سال
۲۵۲ هجری را در آمل بسر برد و کار حکومت شهر ساری نیز طبق فرمان
وی بدست حسن بن محمد عقیقی بود، در ماه شوال مذکور محمد بن نوح
فرمانده لشکر اعزامی سلیمان بن عبدالله طاهری از گزگان با اسپهبد قارن -
باوندی متحد شد و مسمغان نیز که در گذشته با داعی کبیر اختلاف پیدا کرده
و بعد در اثر میانجیگری حسن عقیقی حاکم شهر ساری به‌ظاهر متقاعد
شده بود به‌منظور مخالفت با حسن بن زید به‌آنان پیوست و سرانجام سه‌گروه
متفق مزبور جهت تسخیر ساری عازم آن شهر گردیدند، حسن عقیقی
فرمانروای شهر ساری پس از آگاهی بر حرکت آنان چون یارای مقاومت

در برابر ایشان نداشت از ساری کوچ کرده به ترحمی رفت، حسن بن زید که در این موقع در آمل بسر میبرد بمجرد مطلع شدن از هم بستگی محمد بن نوح و اسپهبد قارن و مسمغان و حرکت آنان به سوی ساری هزار تن چریک ورزیده را بدفرماندهی جعفر بن محمد و لیث بن فنه بیداری حسن عقیقی به ساری اعزام داشت، سپاه اعزامی داعی کبیر به اتفاق یاران و همراهان حسن عقیقی از ترحمی به ساری تاختند، ابتدا به مسمغان رسیدند و پس از جنگ وی را هزیمت دادند و برادرش عباس را نیز کشتند سپس بدلشکر گاه محمد بن نوح حمله بردند و در چهار فرسنگی ساری در محلی بنام (گرده زمین) بجنگ مشغول شدند، در این جنگ لیث بن فنه شیر مردیها نمود و در اثر شهامت نمایان او محمد بن نوح شکست خورد، حسن عقیقی نیز به لشکر محمد بن نوح شبیخون برد و عده زیادی از افراد او را کشت و بقیه فرار کردند و در نتیجه غنیمت بسیار بچنگ حسن عقیقی و یاران وی درآمد و محمد بن نوح نیز از صحنه کارزار گریخت و به سلیمان بن عبدالله طاهری که در گرگان بانتظار نتیجه جنگ محمد بن نوح با داعی کبیر نشسته بود پیوست. نوشته اند سلیمان بن عبدالله طاهری پس از این واقعه از حکومت بر طبرستان ناامید گردیده باتفاق محمد بن نوح از گرگان به خراسان عزیمت کرد و سرزمین طبرستان بطور کلی در اختیار حسن بن زید علوی (داعی کبیر) قرار گرفت و او از این تاریخ به بعد تقریباً بالامنزاع به فرمانروائی پرداخت.

گرگان نیز به تصرف داعی کبیر درآمد

حسن بن زید علوی در روز چهارشنبه سوم ذی الحجه سال ۲۵۳ هجری دو نفر از فرماندهان لشکر خود بنام محمد بن ابراهیم و لشکرستان دیلمی را مأمور فتح گرگان کرد، و آنان را با لشکری بدان سو فرستاد، و فرماندهان مذکور در بین راه بهر جائی که می رسیدند مردم با شادی ضمن تقدیم هدایا به استقبال آنان می رفتند و در نتیجه بدون هیچگونه جنگ و خونریزی به گرگان وارد شدند و آن شهر بتصرف هواداران داعی کبیر درآمد لشکرستان

دیلمی و دیلمیان همراه او ماههای ذی حجه و محرم و نیمه از ماه صفر را در گرگان ماندند، پس از آن بعلت جمع آوری غنائم زیاد برای حفظ و نگهداری آن محمد بن ابراهیم را تنها گذاشته و از گرگان خارج شدند، محمد بن ابراهیم نیز ناگزیر پس از دو روز به ساری آمد و در روز اول ربیع الاول سال ۲۵۴ به حسن بن زید پیوست.

لشکر کشی داعی کبیر به کوهستان هزار جریب

ظهیرالدین مرعشی مینویسد^{۲۹} در همین هنگام مازیار و سرخاب دو پسر اسپهبد قارن که در زندان داعی کبیر بسر میبردند از زندان فرار کردند و در کوهستان به پدر خود اسپهبد قارن پیوستند، داعی کبیر پس از اطلاع بمنظور سرکوبی اسپهبد قارن و فرزندان وی دستور داد محمد بن ابراهیم به کوهستان هزار جریب که پناهگاه اسپهبد قارن و فرزندانش بود لشکر کشید ولی آنها به ولایت قومس گریختند و سربازان داعی کبیر پس از سوزاندن غلات آن نواحی و خراب کردن خانه های آنجا به ساری باز گشتند.

خروج محمد بن جعفر درری

مسعودی در مروج الذهب آورده است که در سال ۲۵۰ هجری محمد بن جعفر در ری خروج کرد و مردم را به بیعت حسن بن زید علوی (داعی کبیر) دعوت نمود، بهمین جهت بین او و افراد لشکر عباسیان جنگهای بسیار واقع شد و عاقبت او را اسیر کردند و به نزد محمد بن عبدالله طاهر حاکم مشرق ایران در نیشابور بردند و زندانی کردند. طبق نوشته مؤلف کتاب *تتمة المنتهی*^{۳۰} محمد بن جعفر مذکور در زندان طاهریان بود تا بدرود زندگی گفت، مورخان نام چند تن از علویان را که در این زمان در ایران قیام کرده اند، در کتابهای خود آورده اند از جمله حسین بن احمد بن اسماعیل معروف به

۲۹- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران صفحه ۱۳۵.

۳۰- تتمة المنتهی تألیف شیخ عباس قمی صفحه ۲۴۰.

کوکبی را که در ناحیه زنجان و قزوین خروج نموده بود نام برده اند^{۳۱} و نوشته اند که سرانجام از طرف عمال طاهریان منهزم گردید.

استیلای داعی کبیر بر ولایت ری و قزوین و ابهر و زنجان

پس از لشکرکشی به کوهستان هزارجریب و مراجعت به ساری حسن بن زید پیغامی از طرف جستان بن و هسودان از ری دریافت داشت که یکنفر از یاران لایق خود را تعیین کرده پیش من بفرست تا ولایت ری را جهت تو مستخلص کنم، حسن بن زید پس از دریافت این پیام احمد بن عیسی بن علی بن حسن را روانه آن دیار نمود، احمد بن عیسی با همکاری جستان بن و هسودان بخشی از ولایت ری را به تصرف درآورد سپس با معاضدت قاسم بن علی قزوینی و ابهر و زنجان را نیز متصرف شدند و مردم شهرهای مزبور دعوت داعی کبیر را اجابت نموده و بیعت او را پذیرفتند، قاسم بن علی به پیشروی خود بسوی عراق ادامه داد و عبدالله بن عزیز را که یکی از سرداران طاهریان بود دستگیر نموده و او را بوسیله فضل بن مرزبان به نزد داعی کبیر فرستاد، و روز عید قربان بود که عبدالله بن عزیز را بدآمل پیش حسن بن زید آوردند و بموجب فرمان وی سر عبدالله را از تن جدا کردند.^{۳۲}

بروز قحطی در بغداد و سامره و خلع نمودن مستعین از خلافت

بطوریکه مورخان نوشته اند در دوره خلافت مستعین آشوب و هرج و مرج در تمام نقاط قلمرو خلافت حکمفرما بود مرکز خلافت در اختیار سرداران ترک قرار گرفته و وضع مردم عراق بخصوص ساکنان بغداد و سامره بیش از هر موقع نابسامان تر شده بود، اختلاف بر سر خلافت نیز بر اغتشاش اوضاع می افزود یعقوبی مینویسد^{۳۳} در سال ۲۵۲ نرخها در بغداد

۳۱- مجمل فصبیحی جلد اول صفحه ۳۲۸ در حوادث سال ۲۵۱ هجری.

۳۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار صفحه ۲۴۳.

۳۳- تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۵۳۱.

و سامره چنان گران شد که قفیزی^{۳۴} بصد درهم رسید و جنگ بین مستعین و معتز فرزند متوکل که داعیه خلافت داشت ادامه یافت و راه ورود خواربار بسته شد و قحطی پدید آمد و نمایندگان مستعین و معتز به رفت و آمد و گفتگو پرداختند، مستعین عاقبت در اثر فشار طرفداران معتز خواستار صلح گردید و حاضر شد خود را از خلافت خلع کند و امر خلافت را به معتز واگذار نماید و خود به شهری دورافتاده برود و در آنجا اقامت گزیند، مشروط بر اینکه جان او و فرزندانش در امان قرار گرفته مال و املاکی که زندگی وی را کفایت کند باو داده شود، پس از بحث و تبادل نظر پیشنهاد مستعین پذیرفته شد و او خود را از خلافت خلع کرد و با ابوعبدالله المعتز بالله بن متوکل که مادرش کنیزی بود بنام (قبیحه) بیعت کرد و مستعین مراتب خلع خود را از خلافت نوشت و بر آن گواه گرفت و با مادر و فرزندان و بستگانش به واسطه رفت تا در آنجا اقامت گیرند، (محرم سال ۲۵۲ هجری) ولی بعد از شش روز بقتل رسید^{۳۵} و کار خلافت در اختیار معتز بالله قرار گرفت و تمام مردم بغداد و سامره بخلافت او بیعت کردند و عمال شهرها برای او از مردم بیعت گرفتند، البته برخی از عمال از جمله عمران بن مهران در اصفهان از اظهار تابعیت خودداری نموده و علم طغیان برافراشت و خلیفه موسی بن بغا را بجنگ او فرستاد ولی موسی از جنگ با عمران بن مهران منصرف شده و با انتخاب جانشین در آن شهر به همدان رفت.^{۳۶}

اعزام سپاه از بغداد بمنظور سرکوبی نهضت داعی کبیر

خبر نهضت دامنه دار حسن بن زید علوی (داعی کبیر) در طبرستان و شکست پی در پی سلیمان بن عبدالله طاهری حاکم طبرستان در مقابله با وی

۳۴- قنیز واحد وزن که در اعصار واز منه مختلف متغیر بوده است (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین).

۳۵- تنمة المنتهی شیخ عباس قمی صفحه ۲۵۱.

۳۶- تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۵۳۴.

و همچنین ناتوانی لشکر خراسان در این امر و بالاخره عجز دولت طاهریان از سرکوبی داعی کبیر و طرفدارانش همواره به بغداد میرفت ولی دولت از هم گسیخته عباسیان در این زمان بر اثر اختلافهای داخلی و عدم تمرکز قدرت حتی ب فکر این نبود که هیچیک از قیامهائی که در قلمرو خلافت برپا شده فرو نشاند. خیر تسخیر شهرهای ری و قزوین و ابهر و زنجان توسط طرفداران داعی کبیر و پیشرفت آنان بسوی عراق و در پی آن وصول خبر قتل عبدالله عزیز یکی از سرداران معروف طاهریان سرانجام دولت عباسیان و خلیفه را که در این زمان معتز بالله بود در بیم افکند و او برای جلوگیری از ادامه پیشرفت و همچنین سرکوبی داعی کبیر و یارانش تصمیم عاجلی اتخاذ نمود.

طبق نوشته مورخان خلیفه عباسی معتز بالله، موسی پسر بغاء و شخصی بنام مفلح را مأمور این مهم کرد و با لشکری بسوی ایران فرستاد، مطابق نوشته مؤلف تاریخ طبرستان^{۳۷} لشکر اعزامی مذکور در قزوین با جستان پسر هسودان و سپاه داعی کبیر روبرو شد و با آنان بجنگ پرداخت ولی این جنگ بدزبان طرفداران داعی کبیر خاتمه یافت و عده زیادی از دیلمیان که جزو لشکر علویان بودند کشته شدند و اموال ایشان بتصرف سپاه دشمن درآمد، موسی بن بغاء و مفلح پس از این واقعه از قزوین بهری و از آنجا به قومس رفته پس از گشودن این ولایت بمنظور جنگ با داعی کبیر عازم گرگان شدند.

پیشروی موسی بن بغاء و مفلح در طبرستان

موسی بن بغاء و مفلح سرداران لشکر اعزامی از بغداد جهت مقابله و سرکوبی داعی کبیر پس از ورود به گرگان به تدارک جنگ مشغول شدند، در این موقع احمد بن محمد السکنی نماینده محمد بن طاهر حاکم مشرق ایران بدیشان پیوست. موسی بن بغاء پس از مشورت با همراهان خود تصمیم گرفت بسوی طبرستان پیشروی نماید، در اجرای این منظور ابتدا مفلح

۳۷- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۴۴.

را با عده‌ای از یاران خود پیشاپیش به تهمیشه فرستاد، در این هنگام حسن بن زید علوی (داعی کبیر) باده هزار مرد جنگی در آمل بسر میرد و اسپهبد بادوسپان نیز همراه او بود، حسن محمد عقیقی نیز با لشکر خویش در ساری اقامت داشت، مفلح پس از ورود به طبرستان شهر تهمیشه را تسخیر نموده و بدسوی ساری پیش تاخت حسن محمد عقیقی که از پیش روی ناگهانی مفلح بدسوی ساری خبر یافته بود به مقابله او شتافت و بارشادت و از خود گذشتگی نمایانی بر سر پل ساری با وی بجنگ پرداخت ولی عاقبت در مقابل هجوم افراد زیاد مفلح تاب مقاومت نیاورده عقب نشینی کرد.

مفلح بدساری وارد شد و پس از سه روز توقف در آنجا بسوی آمل شتافت، داعی کبیر پس از آگاهی بر چگونگی جنگ و شکست سید حسن عقیقی در ساری، از آمل به چالوس رفت، طبق نوشته ابن اسفندیار^{۳۸} افراد سپاه حسن بن زید از خبر پیشرفت سریع مفلح و یارانش در طبرستان بوحشت افتاده و از گرد او پراکنده شدند، ناگزیر داعی کبیر از چالوس به کلار رفت و از دیلمیان استمداد طلبید ولی هیچکس با او همراهی و همکاری نکرد. ابن اسفندیار نوشته است که مفلح تا جمادی الثانی سال ۲۵۵ هجری در آمل بود بعد از آن به چالوس رفت و عمرآباد چالوس را لشکرگاه خویش ساخت و در آنجا اقامت گزید و دیلمیان از ترس او حسن بن زید علوی (داعی کبیر) را تنها گذاشتند و بیاری او شتافتند، در این موقع نامه‌ای از موسی بن بغاء به مفلح رسید که بدون هیچگونه درنگ در اسرع وقت خود را به گرگان برسان، مفلح با سرعتی هر چه تمامتر خود را به گرگان رسانید و در آنجا خبر یافت که خلیفه معتز بالله مرده است (رجب سال ۲۵۵ هجری) پس آنگاه باتفاق موسی بن بغاء راه بغداد را در پیش گرفتند مردم طبرستان پس از آگاهی بسر مرگ خلیفه معتز بالله و حرکت مفلح و موسی بن بغاء بسوی بغداد دیگر بار گرد حسن بن زید علوی جمع شدند و همراه او به آمل آمدند.

داعی کبیر دوباره به تنظیم امور طبرستان پرداخت و با استفاده از

۳۸- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۴۴.

تجربه‌ی بی‌که در گذشته بدست آورده بود با قدرت بیشتری بحکومت مشغول شد، نوشته‌اند پس از آنکه سپاه خلیفه‌گراگان را تخلیه کردند یزیدبن خنصر دان که از طرف طاهریان در آنجا حکومت داشت از ضعف و فتور دولت طاهریان استفاده کرده در روز بیست و دوم رمضان همان سال نامدای بهداعی کبیر نوشت و او را بمنظور تصرف گراگان بدانجا خواند، داعی کبیر که کلیه ولایات طبرستان را در اختیار داشت فوری بسوی گراگان شتافت و آن ولایت را نیز در اختیار گرفت و پایه حکومت و قدرت وی مستحکم گردید و در تمام نواحی شمال ایران به فرمانروائی پرداخت. طبق نوشته ابن اسفندیار^{۳۹}: (در این وقت بعد اوراق اشجار سادات علویه و بنی‌هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق بخدمت او رسیدند، در حق همه مبرت و مکرمت فرمود و چنان شد که هر وقت که پای در رکاب آوردی سیصد نفر علوی شمشیر کشیده گرداگرد او کله بستندی) حسن بن علی معروف به ناصر کبیر در این مورد اشعاری سروده است که در تاریخ طبرستان ثبت شده است. به این ترتیب حسن بن زید علوی معروف بهداعی کبیر مؤسس سلسله علویان در طبرستان دولتی در ایران تأسیس کرد که اعقاب او به شرحی که خواهد آمد تا ربع اول قرن چهارم هجری در سایه آن به حکومت پرداختند ولی هیچگاه حوزه نفوذ و تسلط آنان از حدود ایالتیای شمالی ایران تجاوز نکرد. البته در بعضی مواقع ولایات قومس و ری را نیز که همجوار با ولایات شمالی ایران است در تصرف داشتند.

جنبش زنگیان زیر پرچم یکنفر ایرانی

ابن اثیر در ضمن بیان حادثه‌های سال ۲۵۵ هجری گوید: در شوال این سال مردی در فرات بصره ظهور و خروج کرد و خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) خواند. او زنگیان را (سیاهان را که در بصره بسیار بودند و اغلب آنان بنده زر خرید بودند) با خود همراه و همگام کرد و پس از مدتی مطالعه نقشه قیام برضد

دولت عباسیان را طرح کرد و بطور پنهانی آنرا به همه زنگیان بصره ابلاغ نمود. بموجب این نقشه هر زنگی غلام موظف شد که در يك روز و یکساعت معین صاحب خود را بکشد و با انجام این کار زن و مال و خانه و املاک صاحبش بطور کلی به او تعلق می‌گرفت.

به همین جهت عموم زنگیان عراق آمادگی خود را مبنی بر همکاری با علی بن محمد اعلام داشتند و در نتیجه نقشه ماهرانه او به شرحی که گذشت به مرحله اجرا درآمد و شورش عظیم زنجیان یا زنگیان به وقوع پیوست و علی بن محمد در اندک مدت شهرهای بصره و واسط را متصرف شد و دامنه قدرت خود را به شهرهای دیگر عراق و همچنین بحرین و هجر گسترش داد و بنام (صاحب زنج) شهرت یافت.

بطوریکه طبری در ضمن حادثه‌های همین سال نوشته است این قیام گز پرشور را علی بن محمد بن عبدالرحیم می‌نامیدند. وی می‌گفت چهارم جد من محمد بن حکیم از مردم کوفه بود و با زید بن علی بن حسین (ع) برهشام بن عبدالملک خروج کرد و چون زید کشته شد بدری گریخت و در قریه ورزنین سکونت جست و پدر پدر وی عبدالرحیم از طایفه عبدالقیس و مولد او طالقان بود و به عراق رفت و کنیزکی سندی بخرد که از او پدر صاحب متولد گشت. صاحب زنج ابتدا با بعضی اطرافیان منتصر خلیفه عباسی متصل بود و ایشان را مدح می‌گفت و صلح می‌ستد، سپس به سال ۲۴۹ هجری از سامرا به بحرین رفت و خود را علی بن عبدالله بن محمد بن فضل بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب خواند و در (هجر) مردم را به طاعت خود دعوت کرد و جمعی کثیر او را متابعت کردند و میان ایشان دو دستگی پدید شد و مردم بحرین او را چون پیغمبری دانستند و او از ایشان خراج بگرفت و فرمان وی در آنجا نافذ گشت.

علی بن محمد معروف به صاحب زنج که بی‌تردید از ایرانیان هوشیار و موقع‌شناس بود از موقعیت اوضاع آشفته حکومت عباسیان در نیمه دوم قرن سوم هجری که سخت دست‌خوش آشفتگی و نابسامانی بود و هر چند مدت يك فرمانده ترك بر امور خلافت تسلط می‌یافت و بنا به میل خنصر

خلیفه‌ای برای مسلمانان تعیین مینمود، استفاده کرد. و توجه زنگیان مقیم عراق را که به‌عنوان برده و غلام در نزد بزرگان و فرماندهان دولت عباسیان خدمت می‌کردند بخود جلب کرد و با دادن وعده‌های فریبنده آنان را آماده قیام برضد صاحبان خود و در نتیجه برضد خلافت عباسیان کرد.^{۴۰}

شورش زنگیان (غلامان سیاه حشی) مقیم عراق نزدیک پانزده سال یعنی از سال ۲۵۵ تا سال ۲۷۰ هجری بطول انجامید و در این مدت نهایت وحشت و اضطراب برای دولت عباسیان بوجود آورد، علی بن محمد فرمانده زنگیان (صاحب زنج) مردی عاقل و فاضل و بلیغ و شاعر بود و خود را از فرزندان علی بن ابیطالب (ع) میدانست و همواره به‌نژاد و تبار خود تفاخر می‌کرد.

وی بعد از چندی در اثر ایجاد دودستگی در بین یاران خود در عراق و بحرین به‌لحساء رفت و نزد بنی‌شامس که طایفه‌ای از بنی‌سعدبن‌تمیم‌اند اقامت جست و تنی چند از مردم بحرین نیز با او بودند. از او حکایت کنند گفته است که: در این ایام بود که مرا آیاتی چند از امامت دادند و مردمان را آشکار شد، از جمله آنکه چند سوره قرآن بر من تلقین گشت و بر فوربه يك بار آنرا ازیر ساختم که از این سوره سوره‌های سبحان، کھف، و ص است. دیگر آنکه بفکر بودم که بکجا بروم، ناگاه ابری برس من سایه افکند و از آن خطاب رسید که به‌بصره رو.

و از وی آردند که مردم بادیه را گفت: «من یحیی بن عمر علوی، ابوالحسن هستم که در ناحیت کوفه کشته شده. و بسیار کس را بفریفت و با خود همراه ساخت و به ردم که ناحیتی است از بحرین حمله برد و جنگی سخت کرد و شکست براو افتاد و بسیاری از یاران وی کشته شدند و اعراب از گرد او پراکنده گشتند و او به‌بصره نزد بنی‌ضبیغه رفت و جماعتی در آنجا پیرو وی شدند که علی بن ابان مهلبی در جمله آنان بود. (۲۵۴ هجری)

۴۰- تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از جمله تازیان تا ظهور صفاریان) تألیف رفیع صنحه

۴۱- چنین است ترجمه متن ابن‌انیر لیکن ابن‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه نوشته است که: (بدل مردم بادیه افکند...) جلد دوم صفحه ۳۱۲.

در این وقت عامل بصره محمد بن رجاء حضاری بود. و چون ورود صاحب زنج به‌بصره با جنگ دو طایفه بلالیه و سعدیه مصادف گشت، وی در یکی از دو طایفه طمع بست و کس نزد ایشان فرستاد، اما مردم شهر دعوت او نپذیرفتند و ابن‌رجاء به‌طلب وی برخاست و صاحب زنج باتنی چند از یاران خویش به‌بغداد گریخت. ابن‌رجاء عده‌ای از پیروان او را زندانی ساخت که پسر بزرگ وی و زن و دختر و کنیزك آستن او در جمله آنان بودند. چون صاحب و یاران وی به‌زمین بطیحه رسیدند عمیر بن عمار مأثور آن ناحیت ایشان را گرفته نزد محمد بن عوف عامل واسط فرستاد لیکن صاحب زنج حیلتی کرد و خود و یاران وی از دست او خلاصی یافتند. و به‌بغداد وارد شدند. پس یکسال در این شهر بماند و در آنجا خود را محمد بن احمد بن عیسی بن زید نسبت کرد و گفت: علامتهایی بر من آشکار شده است که آنچه در ضمیر یاران من باشد فهم کنم، و هر کار که کنند بدانم، و عده‌ای از مردم بغداد به‌وی گرویدند. در این وقت محمد بن رجاء از ولایت بصره عزل شد و بزرگان بلالیه و سعدیه زندانها بگشودند و زندانیان را رها ساختند که در جمله زنان و فرزندان صاحب‌الزنج بودند، وی چون این خبر بشنید در رمضان سال ۲۵۵ به‌همراهی چندتن از یاران خویش به‌بصره رفت و در قصر قرشی کنار نهری که عمودابن منجم نام داشت^{۴۲} سکونت گزید و گفت: من از جانب فرزندان واثق در فروش زمینهای شوره‌زار و کیل هستم، ریحان که از غلامان سورجیان و نخستین کسی از آنها است که بدو پیوست، گوید: من برای غلامان مولای خویش آرد میبردم و بدست کسان صاحب‌الزنج افتادم، مرا نزد او بردند و گفتند وی را به‌امارت سلام ده چون سلام دادم، پرسید از کجا می‌آئی؟ و احوال غلامان سورجیان پرسید و مرا بکیش خود خواند، پذیرفتم، سپس گفت: برو و از غلامان هرچند کس توانی فرار ده و بیاور تا تو را امیر ایشان سازم و مرا سوگند داد که جای وی بکسی

۴۲- ابن‌ابی‌الحدید نام این شهر را غمور نوشته و گوید: بنومنجم آن را حفر کردند (شرح نهج‌البلاغه جلد دوم صفحه ۳۱۲).

نشان ندهم و چون بامداد بهسوی وی رفتم عده‌ای از غلامان شیرم‌خانه^{۳۲} به‌تزد او آمده بودند پس بر پارچه حریر این آیت بنوشت: ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة. تا آخر آیه (قرآن) یعنی: خداوند از مؤمنین جان و مال را خرید که بهشت را به آنها واگذارد (لازم به توضیح است که این شعار خوارج بود که آنان را شاری گویند) آنگاه حریر نوشته شده را بر چوبی آویخت که بر آن کشتی رانند، غلامان بصره را دعوت کرد و بسیار کس از ایشان بخاطر رهایی از سختی و بردگی بدو پیوستند و صاحب زنج برای آنان خطبه خواند و وعده داد که ایشان را خداوند مال و زمین خواهد کرد و سوگند یاد کرد که به آنان خیانت نکند و در کوشش، کوتاهی نرزد. در این وقت صاحبان بردگان بیامدند و گفتند: برای هر غلام پنج‌دینار بگیر و آنان را بازپس ده، وی غلامان را بفرمود تا هر يك از آقایان خویش یا وکلای آنان را پانصد تازیانه بزدند. سپس ایشان را رها ساخت تا به بصره بازگشتند و خود بر کشتی بنشست و از دجیل گذشته به نهر میمون درآمد و همواره سپاهیان بگرد او فراهم میشدند و چون عید فطر شد با ایشان نماز بگذارد و خطبه خواند و آنان را محبت و سختی بردگی و اینکه چگونه خداوندشان نجات داد، فرا یاد آورد و بگفت که من خواهم شما را خداوند بنده و اموال سازم سپس یکی از رؤسای زنگیان که ابوصالح نام داشت و معروف به قیصر بود به همراهی سیصد تن زنگی بدو پناه آوردند و چون عده سپاهیان بسیار شد، قائدانی از خود ایشان بر آنان گماشت و قریه جعفریه را غارت کرد و مردم آنجا را بکشت و بعضی را اسیر کرد و با لشکر بصره نبرد کرد و آنان را شکست داد و رئیس بصریان که عقیل نام داشت با کشتی بگریخت و صاحب زنج بدنبال او برفت و کشتیهای وی بگرفت و قریه مهلبیه را غارت کرد و بسوزانید.

سپس در کنار نهر ریان با یکی از سران ترك بنام ابوهلال که چهار هزار مردم جنگجو با خود داشت روبرو شد و جنگی سخت در گرفت. زنگیان

^{۳۳} در آن زمان کارگاههای روغن گیری و شیر گیری از خرما بسیار مهم بود و کارگران آنها که بیشتر آنان سیاه پوست بودند تنها با دریافت خوراک و پوشاک بی‌تزد و مواجب بکار گمارده میشدند.

بر علمدار ترك حمله کردند و او را از پای در آوردند و ابوهلال و لشکریان او بگریختند و سپاهیان بیش از یک هزار و پانصد تن از آنان بکشتند و عده‌ای اسیر کردند و آنان را نیز کشتن فرمود. سپس وی را بگفتند که زینبی اسب و مرد برای نبرد وی فراهم می‌کند و طایفه بلالید و سعدیه که خلقی کثیرند ریسمانها آماده ساختند تا زنگیان را که اسیر گیرند از کنف ببندند و مقدم ایشان ابومنصور است.

دوره اوج قدرت صاحب زنج (صاحب زنگ)

پس از ملحق شدن عده‌ای زیاد از غلامان عراق به صاحب زنج کار او بالا گرفت و وی برای مقابله با دشمنان خود که از مالکان و ثروتمندان عراق بودند و تصمیم گرفته بودند با او جنگ کنند یکی از سرداران خود بنام علی بن ابان را با صدتن سپاه بفرستاد تا خبر گیرد و علی با گروهی از ایشان روبرو شد و آنان را شکست داد و غلامانش که همراه ایشان بودند به علی بن ابان پیوستند و او دستهای دیگر را روانه ساخت تا به محلی رفتند که هزارو نهصد کشتی با مستحفظان در آنجا بودند، نگاهبانان چون سیاهان را بدیدند بگریختند و زنگیان کشتیها را گرفتند و نزد صاحب خویش بردند. در آن کشتیها حاجیانی بودند که از راه بصره به حج میرفتند صاحب زنج بر مکانی مرتفع از زمین بنشست و ایشان وی را تصدیق کردند و گفتند: اگر زیاده بر زادوراحله داشتیم در راه تو بکار می‌بردیم و در نزد تو میماندیم. صاحب زنج آنان را رها ساخت و دسته دیگر برای استعلاام از حال لشکریان دشمن بفرستاد، اینان خبر آوردند که عده‌ای بسیار بهسوی او در حرکتند. لشکریان دشمن بفرستاد، اینان خبر آوردند که عده‌ای بسیار بهسوی او در حرکتند.

صاحب زنج محمد بن سالم و علی بن ابان را بفرمود تا در نخلستانها کمین کنند و خود بر کوهی که مشرف بود بنشست، دیری نگذشت که علمها و مردان سپاه نزدیک شدند. پس فرمان داد تا زنگیان تکبیر گویان حمله برند و سواران بصره نیز حمله کردند و زنگیان بطرف کوه که صاحب زنگیان

بود عقب رفتند و سپس به حمله پرداختند. در این نبرد از زنگیان فتح حجام کشته شد. زنگیان بار دیگر سخت حمله بردند و عده‌ای را در میان گرفتند و محمد بن سالم و علی بن ابان حمله کردند و عده‌ای را بکشتند و شکست بصریان ظاهر شد و بگریختند و سپاهیان آنان را تا نهر بیان (ریان؟) دنبال کردند و فراریان بدگل فرو رفتند و سپاهیان زنگی به آنان رسیدند و عده‌ای کشته شدند و بسیاری نیز غرق گردیدند.

سپس زنگیان را خیر رسید که عده‌ای در کمین ایشانند و آنان هزار تن از مغربیان بودند، سپاهان بدانان حمله بردند و ایشان را تا آخرین کس بکشتند و سلاح آنان را بگرفتند. صاحب زنج همچنان به جمع‌آوری افراد سپاه و آذوقه پرداخت تا اینکه بصریان با سپاهی مجهز به جنگ او آمدند و جنگی سخت میان آنان در گرفت سرانجام صاحب زنج پیروز شد و بصریان شکست خوردند و گروهی بیشمار در این جنگ کشته شدند بطوریکه هیبت صاحب زنج در دلها افتاد و از فرط استیصال به خلیفه متوسل شدند.

خلیفه معتمد جلالن ترکی را به جنگ صاحب زنج فرستاد ولی او نتوانست در مقابل سپاه زنگیان مقاومت کند و پس از جنگی در بصره شکست خورد و هزیمت یافت.

خلیفه ناگزیر سعید حاجب را با سپاهی گران به جنگ زنگیان اعزام داشت. صاحب زنج به ابله رفت و آنجا را با قهر و غضب تسخیر کرد. مردم عبادان (آبادان) که از واقعه ابله آگاهی یافته بودند بر جان و مال خویش بترسیدند و نامه‌ای به صاحب زنج نوشتند و امان خواستند و او ایشان را امان داد و غلامان آنانرا بگرفت و سلاحی که ایشان را بود بر لشکریان خود تقسیم کرد. صاحب زنج پس از تسخیر ابله و عبادان به اهواز رو آورد در بین راه جی را غارت کرد و سپس به اهواز رفت. دوازده شب از ماه رمضان سال ۲۵۶ هجری گذشته به اهواز رسید.

لشکریان خلیفه و بیشتر مردم اهواز از ترس گریخته بودند و جزاندکی در آن شهر نمانده بودند.

زنگیان اهواز را خراب کردند و ابراهیم بن مدبر را که متولی خراج

آن شهر بود اسیر گرفتند. وقتی که خبر قتل و غارت و تصرف اهواز و عبادان و ابله و رامهرمز به بصره رسید بصریان را بیم گرفت و عده بسیاری از آنان به دیگر شهرها رفتند.^{۹۳}

سعید حاجب نیز از عهده صاحب زنج بر نیامد ناگزیر خلیفه این مهم را به منصور بن جعفر خیاط محول کرد.

ولی منصور بن جعفر خیاط نیز از صاحب زنج شکست خورد و بسیاری از لشکریان وی کشته شدند و گروهی نیز غرق گشتند. صاحب زنج بصره و اهواز را متصرف شد و چنان ایجاد رعب و وحشت کرد که بیشتر مردم عراق از ترس یاران و همراهان وی آرامش نداشتند و خلیفه معتمد نیز با فرستادن لشکرهای متعدد با شکست مواجه شده و در رفع این قیام و شورش دامنه‌دار به عجز و درماندگی افتاده بود.

نوشتند که معتمد حکومت مصر و قنسرین و عواصم را به برادر خود احمد داد و او را مأمور سرکوبی صاحب زنج کرد، ولی احمد در جنگ و مقابله با صاحب زنج شکست خورد و خلیفه ناگزیر موسی بن بقاء را مأمور جنگ صاحب زنج کرد و او بعد از مدتها تلاش و کوشش از عهده این مهم بر نیامد و خلیفه مسرور بلخی را مأمور جنگ رئیس زنگیان نمود ولی مسرور بلخی نیز تاب مقاومت در مقابل صاحب زنج و یاران و همراهان پر جوش و خروش وی نیاورد که بر شهرهای بصره و واسط و اهواز و عبادان و رامهرمز و سواحل خلیج فارس دست یافته بودند و در نتیجه کارشورش زنگیان همچنان ادامه یافت. صاحب زنج دستور داد میان بصره و واسط در محلی که لشکرگاه او بود حصارها ساختند و شهری بنا کردند و آنجا را مختاره نامید.

موفق طاحه برادر معتمد خلیفه عباسی در سال ۲۷۰ هجری با دقت و فعالیت زیاد سرانجام به یاری چندتن از فرماندهان لشکر از جمله فرزند خود ابوالعباس موفق شد که قیام دامنه‌دار صاحب زنج را فرو نشاند و صاحب زنج یعنی رئیس زنگیان نیز بعد از شکست لشکریان خود کشته شد

و این واقعه در روز دوشنبه دوم صفر سال ۲۷۰ هجری اتفاق افتاد و ابوالعباس فرزند موفق سر بریده صاحب زنج را به بغداد برد تا خلیفه معتمد با دیدن آن اطمینان یابد که فتنه علی بن محمد علوی که مدت ۱۵ سال موجب ناراحتی خیال و وحشت او را فراهم کرده بود دیگر وجود نخواهد داشت.

نوشته‌اند هنگامی که یعقوب لیث صفار در جنگ با موفق طلحه برادر معتمد در نزدیکی بغداد شکست خورد و به جندی شاپور برگشت^{۴۵} علی بن محمد علوی (صاحب زنج) نامه‌ای به یعقوب نوشت و او را به بازگشت به بغداد تشویق کرد و وعده مساعدت داد. لیکن یعقوب کاتب خود را گفت که در پاسخ او نویسد: (قل یا ایها الکافرون لا اعبدهم تعبدون...)^{۴۶}

در پایان باید اضافه کرد که شکست رئیس زنگیان تنها در اثر قدرت سپاه خلیفه بغداد و استقامت و نیرنگ موفق طلحه برادر خلیفه و سردارانش نبود، بلکه دارای یک علت اجتماعی بود رئیس زنگیان (صاحب الزنج) و یارانش که دست به قیام زده بودند در طول مبارزه و پس از فتوحات اولیه و بدست آوردن غنائم و اسیران به تدریج خود دچار همان معایبی شدند که برضد آن برخاسته بودند و شیوه خلیفه‌گری و غلامداری و گردآوردن مال بین آنان گسترش یافت و به قول صاحب الزنج (صاحب زنگ) اندک اندک خود به خاندان مال و زمین مبدل شدند. زنگیان و دهقانان قن^{۴۷} دلسرد شدند و آن شور و هیجان نخستین فروکش کرد. جنبش زنگیان در قرن سوم هجری یکی از بزرگترین جنبش غلامان در تاریخ انسانی است که به رهبری یک نفر ایرانی روشنفکر به وقوع پیوست. در این جنبش اجتماعی به قولی بیش از پانصد هزار غلام شرکت داشتند و قدرت و تسلط

۴۵- برای اطلاع بیشتر در این مورد به تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از جمله تازیان تا ظهور صفاریان) تألیف رفیع مراجعه شود.

۴۶- کمال ابن اثیر جلد هفتم صفحه ۱۱۵.

۴۷- در دوران حکومت جابرانه عباسیان علاوه بر غلامان عدای از دهقانان غلامزاد، وابسته به زمین نیز بودند که (قن) نام داشتند و با زمین خرید و فروش می‌شدند. (تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان جلد چهارم صفحه ۴۶).

آن مدت پانزده سال ادامه داشت. درجه اهمیت و عظمت این جنبش بزرگ در مقام مقایسه با جنبش معروف غلامان به رهبری سپار تا کوس که در سالهای ۱۷-۷۴ قبل از میلاد در رم واقع گردید و در آن قریب صدویست هزار برده شرکت داشتند و مدت سدسال به طول انجامید، به خوبی آشکار میگردد.^{۴۸}

سکونت زیدیان در اواخر قرن سوم هجری در قم

مؤلف تاریخ قم در فصلی از کتاب خویش که بدذکر توطن طالبیان در قم اختصاص داده نوشته است:^{۴۹}

دیگر از فرزندان عبدالله بن حسن افطس است که از بصره به قم آمدند و این عبدالله با علی بن عبدالله علوی صاحب زنج در بصره بود و چون صاحب زنج را بکشتند عبدالله و برادر وی حسن بن عباس از او بگریختند و به قم آمدند و اینجا متوطن شدند و از عبدالله و برادر وی حسن بن عباس به قدم ابوالفضل العباس و ابوعبدالله الحسین ملقب به ابیض و سده دختر دیگر در وجود آمدند و عبدالله مذهب زیدیه داشت، روزی عباس بن عمر و غنوی امیر قم به صحبت عبدالله درآمد و عبدالله به جهت او برنخواست و هر دو پای خود را در روی او بکشید و دراز کرد و گفت: ای امیر معزوردار که مرا زحمت نقرس است چون عباس از صحبت او بیرون آمد، گفت، هیچ سلطانی مرا این چنین نترسانید که عبدالله مرا. سبب آن بود که عباس بن عمرو، عبدالله را با صاحب زنج در بصره دیده بود و از بعضی روایت است که ایشان گفتند ما از حسن بن علی علیهما السلام از صاحب زنج سؤال کردیم، امام فرمود که صاحب زنج از ما نیست، و ابوالحسین عیسی بن علوی عریضی دعوی کند که محمد بن احمد و لید فقیه. روایت کرده است که صاحب زنج از علویه است و در میان ایشان صحیح نسب است، لیکن علویه و اهل شیعت

۴۸- تحقیقی پیرامون آزاداندیشی و مردم‌گرایی در ایران پژوهش و نگارش عبدالرفیع

حقیقت (رفیع) صفحه ۹۹-۹۸.

۴۹- تاریخ قم صفحه ۲۲۹.

خود را از وی دور میدارند بر وجه تقیه. و الله اعلم.

لشکر کشی یعقوب لیث به گرگان و طبرستان

یعقوب لیث صفاری پس از قیام بر ضد دولت عباسیان در سیستان و تسخیر شهرهای مشرق ایران و منقرض کردن دولت طاهریان، از نیشابور (پایتخت طاهریان) بدتعقیب یکی از دشمنان خود به نام عبداللہ بن صالح که بدطبرستان نزد حسن بن زید علوی (داعی کبیر) پناه برده بود بدطبرستان لشکر کشید. یعقوب بد خوبی میدانست که خلیفه معتمد از حمله او بد نیشابور سخت خشمناک خواهد شد، به همین علت با در نظر گرفتن مخالفت و دشمنی دستگاه خلافت عباسیان با حکومت حسن بن زید علوی (داعی کبیر) در طبرستان، حمله بد این سرزمین را بسیار مفید و بدجا تشخیص داد، زیرا در صورتی که توفیق می یافت و حسن بن زید علوی را که دولت طاهریان و دستگاه خلافت عباسیان از عهده آن بر نیامده بودند، شکست می داد خلیفه بغداد در ازای این خدمت وی تقصیر حمله بد نیشابور و انقراض دولت طاهریان را نادیده می گرفت.

نوشته اند که یعقوب ابتدا نامه ای مبنی بر درخواست تحویل عبداللہ بن محمد و همراهان وی که بدطبرستان رفته بودند بدحسن بن زید علوی نوشت، ولی حسن بن زید از تحویل آنان بدیعقوب خودداری کرد. سرانجام یعقوب در محرم سال ۲۶۰ هجری از نیشابور خارج شد و برای اینکه جریان کار خود را توجیه دهد، رسولانی بد نزد خلیفه معتمد عباسی بد بغداد فرستاد و گزارش کار خراسان و حمله بد گرگان و طبرستان را بد اطلاع رساند. یعقوب از راه اسفراین بد سوی گرگان پیش رفت. در این موقع یکی از افراد خوارج بنام (بدیل کشی) با یعقوب همراهی کرد. بطوریکه ابن اسفندیار نوشته است: یعقوب یکی از یاران حسن بن زید علوی بنام سکنی را که دارای قدرتی بود و در دهستان گرگان سکونت داشت با دادن وعده حکومت گرگان و استرآباد با خود همراه کرد (سکنی) بدطمع

حکومت گرگان و طبرستان که یعقوب وعده آن را بد او داده بود با حسن بن زید علوی (داعی کبیر) بد مخالفت پرداخت و بدیعقوب لیث پیوست و با راهنمایی او یعقوب روز هر مزد ماه اردیبهشت سال ۲۶۰ هجری بدساری وارد شد. حسن بن زید علوی پس از آگاهی بر خیانت (سکنی) در دهستان و همراهی او با یعقوب لیث در کار مقابله با یعقوب دچار سستی گردید و بعد از مذاکره با یاران خود حسن عقیقی را از طرف خود در ساری گمارد و سپس بد اتفاق عبداللہ بن محمد به کوهستان های طبرستان پناه برد.

یعقوب پس از وارد شدن بدساری حسن عقیقی را شکست داد و سپس بدتعقیب حسن بن زید علوی (داعی کبیر) پرداخت. سرعت عملی که یعقوب در تعقیب حسن بن زید علوی مؤسس دولت علویان در طبرستان بکار برد باعث شد که کلیه یاران و همراهان داعی کبیر که تعداد آنان را پانصد تن نوشته اند از گردوی پراکنده شدند و داعی کبیر بدتنهایی پا بفرار گذارد و راه بین ساری و آمل را که پوشیده از درختان تنومند بود با استفاده از شعله شمع و راه گشائی مخفیانه در جنگل پیمود.

حسن بن زید علوی که یارای مقاومت و جنگ با یعقوب لیث صفاری را نداشت ناگزیر از آمل بدرویان گریخت و از آنجا نیز بد دهکده شیر پناه برد، یعقوب در تعقیب وی از آمل بد کالار رفت و بددیلمیان ساکن دهکده شیر پیغام فرستاد که باید داعی کبیر را دستگیر کرده و تحویل دهند، در غیر این صورت بازور بد دهکده وارد خواهد شد دیلمیان از تحویل دادن داعی کبیر خودداری کردند و برای مقابله با یعقوب از مردی دلیر نام گوکیان که ساکن دهکده فجر بود یاری خواستند و بدستیاری او بداردوی یعقوب شبیخون زدند و با روبنه او را چپاول کردند، یعقوب ناگزیر با عصبانیت بد کجور رفت و با شکنجه و آزار خراج دو سال را از مردم آن سامان گرفت، طبق نوشته ابن اسفندیار (تا ولایت چنان شد که از طعام و لباس هیچ باخلق نماند).^{۹۱}

قیام مردم چالوس بر ضد نماینده یعقوب لیث

یعقوب لیث صفار پس از تسلط بر سرزمین طبرستان لیث بن فنه را به امیری رویان و بادوسپان را به حکومت طبرستان و ابراهیم بن مسلم خراسانی را به فرمانروائی چالوس برگزید و خود در آمل ماند. مردم چالوس بر ضد ابراهیم بن مسلم خراسانی نماینده یعقوب لیث شورش کردند و بخانه وی حمله بردند و خانه او را در حالی که خود وی در درون آنجا بسر میبرد آتش زدند و یاران او را نیز به قتل رسانیدند.

یعقوب لیث پس از آگاهی بر این اتفاق سخت خشمگین شد و به چالوس رفت و خانه شورشیان را آتش زد و گروهی از آنان را کشت و درختهای آنجا را کند و به جنگلهای اطراف چالوس آتش درافکند و از راه کندسان به کلار و از آنجا به رویان رفت. در حین عبور از این راه بیشتر شترهایی که یعقوب در زیر باروبنه داشت از نیش مگسها مردند.^{۵۳} یعقوب جمعی از یاران حسن بن زید علوی را در طبرستان اسیر کرد و هم چنین عدهای زیاد از سادات علوی را که در طبرستان بسر میبردند دستگیر کرده و آنان را به سیستان فرستاد. (۲۶۰ هجری)

بازگشت یعقوب لیث از طبرستان

یعقوب و سربازان وی که هیچگونه آشنائی با وضع طبیعی طبرستان نداشتند سرانجام با تحمل ناراحتیهای زیاد که ناشی از بارندگی پیاپی و به وجود آمدن گل ولای در راههای کوهستانی و سخت عبور آن منطقه بود خود را به آمل رسانیدند. در این موقع حسن بن زید علوی (داعی کبیر) که از گرفتاری یعقوب لیث و همراهان وی آگاه شده بود از طریق راههای فرعی مخفیانه به تعقیب وی پرداخت، ولی یعقوب از حرکت و تعقیب پنهانی حسن بن زید مطلع شد و از راه کنار دریای خزر بسوی شتافت، و داعی

کبیر ناگزیر در پناه جنگلهای انبوه آن نواحی پای به گریز نهاد و به کوهپایه پناه برد، و قتیکه یعقوب از دست یافتن بدحسن بن زید ناامید شد از راه نائل به کردآباد رفت در بین این راه متوجه شد که حسن بن زید علوی (داعی کبیر) و یارانش بیشتر پلها را شکسته و راهها را خراب کرده اند.^{۵۴} بهمین علت با عصبانیت و خشونت بسیار پس از وصول معادل خراج دو سال از مردم آن نواحی «دشت» به آمل و از آنجا به ساری رفت.

اظهار عجز یعقوب لیث در تسخیر مازندران

یعقوب لیث صفار در لشکرکشی به سرزمین طبرستان مانند جنگلهای گذشته خود رشادت و شهامت قابل توجه بروز داد بطوریکه حسن بن زید علوی (داعی کبیر) فرمانروای مقتدر طبرستان در اثر این ثبات و پافشاری او را به (سندان آهنگران) تشبیه کرده بود.^{۵۵} ولی سرانجام یعقوب با همه آن رشادت و بی باکی نتوانست در این سرزمین موفق شود. طبری نوشته است، چهل روز رعدوبرق و بارندگی دوام پیدا کرد، بدانگونه که لشکریان نمی توانستند از جایی به جایی دیگر نقل مکان کنند، در همین حال زلزله بزرگی نیز حادث شد که دوهزار تن از یاران یعقوب را زیر خاک فرو برد. از طرفی یعقوب مطلع شد که جمعی از زنان کوهستانهای طبرستان به مردان خود سپرده اند که یعقوب را به دره های کوهستان بخوانند، تا پس از آنکه به داخل دره ها کشیده شد بر سر او تاختن آرند.

بدین جهت، یعقوب دریافت که بیش از این توقف او در آن ناحیه به مصلحت نیست. از طرفی خبر یافت که مردم بخارا در یکی از روزهای آدینه خطبه بنام نصر بن احمد (سامانی) خوانده اند و نام یعقوب لیث را از خطبه انداخته اند (روز جمعه نخستین از ماه رمضان سال ۲۶۰ هجری)^{۵۶} از طرف دیگر خبر دادند که حسین بن طاهر بن عبدالله به مرور داخل

۵۳- وفیات الاعیان. جلد پنجم صفحه ۴۶۴.

۵۴- تاریخ طبری جلد هشتم صفحه ۱۷.

۵۵- تاریخ بخارا تألیف نرشخی صفحه ۹۳.

شده و فرماندار خوارزم نیز با دوهزار نفر ترك همراه اوست. در ضمن یعقوب در این تلاش‌ها و کوشش‌های پی‌گیر بخوبی دریافته بود که دستگیر کردن حسن بن زید علوی (داعی کبیر) در سرزمین کوهستانی و پر از جنگل طبرستان غیر ممکن می‌باشد.

بنابراین، تصمیم قطعی خود را مبنی بر خروج از سرزمین طبرستان گرفت و از ساری رهسپار سرزمین قومس (کودش) گردید و پس از ورود به سمنان به سوی ری عزیمت کرد.

توقف یعقوب در طبرستان چهار ماه بطول انجامید^{۵۶} وی در بازگشت از این سفر جنگی بی‌حاصل و پر زیان از لشکریان خود سان دید و معلوم شد قریب چهل هزار تن از افراد او تلف شده‌اند. و در این لشکرکشی با وجود تلفات فراوان مقصود اصلی او برآورده نشده بود، در ظاهر همه این فعالیتها برای دست یافتن به عبدالله بن محمد سکزی بود که منجر به جنگ با حسن بن زید علوی (داعی کبیر) گردید. ولی عبدالله بن محمد سکزی پس از فرار حسن بن زید از طرف دریا فرار کرده و پس از مدتی به اتفاق برادرانش به صلابی حاکم ری پناهنده شد.

یعقوب لیث در ذی‌حجه سال ۲۶۰ هجری نامه‌ای به حاکم ری نوشت و در آن اعلام کرد که خلیفه حکومت ری را نیز به‌وی سپرده است. وی در این نامه از صلابی حاکم ری خواسته بود که عبدالله بن محمد و برادرانش را که بدری پناه برده‌اند، تسلیم دارد. در غیر اینصورت با او بدجنگ خواهد پرداخت. حاکم ری مصلحت در آن دید که عبدالله بن محمد و برادرانش را به یعقوب تحویل دهد، بنابراین دستور داد آنان را دستگیر کرده و به نزد یعقوب لیث که تا خوار (گرمسار) به سوی ری پیش آمده بود، بردند. یعقوب ایشان را همراه خود بدینشاپور برد و در محله شادیاخ با میخهای آهنین بر دیوار دوخت.^{۵۷}

۵۶- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۶.

۵۷- زین‌الآخبار گردیزی صفحه ۳۱.

نتیجه لشکرکشی یعقوب لیث به مازندران

لشکرکشی یعقوب لیث به گرگان و طبرستان غیر از دستگیری و قتل عبدالله بن محمد سکزی نتیجه دیگری برای یعقوب نداشت، باید گفت: یکی از لشکرکشی‌های رنج‌آور و بی‌حاصل یعقوب لیث بود که بدون در نظر گرفتن عوامل طبیعی و وضع سپاهیان و همچنین تأمین مواد غذایی و سلاح به این لشکرکشی مبادرت کرد. از طرفی عدم توفیق یعقوب در این لشکرکشی موجب عصبانیت شدید او شد که گرفتن خراج دو ساله از مردم آن سرزمین و شکنجه و آزار دادن آنان و همچنین چنار میخ کشیدن عبدالله بن محمد سکزی در اثر ناراحتی‌های بود که در این سفر طاقت‌فرسا بر او وارد شده بود و این اعمال با رفتار و کردار قبلی یعقوب بطور کلی فرق داشت.

استقرار مجدد حسن بن زید علوی به حکومت طبرستان

بعد از این واقعه، صلابی حاکم ری جریان اقدام‌ها و فعالیت‌های یعقوب لیث را بدخلیفه معتمد عباسی گزارش داد و اشاره کرد که یعقوب ادعا دارد که خلیفه حکومت ری را نیز بدعهده او محول کرده است. معتمد در پاسخ حاکم ری اعلام داشت که ادعای یعقوب صحیح نیست. خلیفه از رفتار یعقوب لیث خشمناک شد و دستور داد یاران و غلامان یعقوب را که در دستگاه خلافت در بغداد بودند توقیف و زندانی کنند و اموال آنان را نیز مصادره کرد. در ضمن نامه‌ای بدعبدالله بن عبدالله طاهر که در آن موقع حاکم عراق بود نوشت تا حجاج خراسان و طبرستان و گرگان و ری را جمع کند و فرمان خلیفه را در مورد اینکه یعقوب دیگر حاکم خراسان نیست برای ایشان بخواند. عبدالله بن عبدالله بن طاهر نیز بموجب دستور خلیفه فرمان را خواند و سی نسخه از آن رونوشت برداشت و به کلیه نواحی فرستاد تا مردم از آن آگاه شوند^{۵۸} مضمون آن فرمان چنین بود: (ماقبل از این یعقوب را به ایالت سیستان سرافراز کرده بودیم اکنون که علامات طغیان از وجنات

۵۸- وفیات‌الاعیان جلد پنجم صفحه ۴۵۵.

حال او ظاهر شد حکم می‌کنیم که بر وی لعنت کنید)^{۵۹}.

یعقوب لیث پس از آگاهی بر ناراحتی و خشم خلیفه معتمد متوجه شد که اقدام‌های او برضد علویان در طبرستان با اینکه به نفع خلیفه بوده مورد توجه قرار نگرفته است، سخت آزرده خاطر گردید.

وی از اینکه عده‌ای از سادات مقیم طبرستان را رنجانده و آن‌سرزمین را بد آتش و خون کشیده است پشیمان شد زیرا هم اینان بودند که نهضت پرشور علویان را علیه دولت عباسیان در طبرستان پایه‌گذاری نمودند و نهضت آنان سنگر و پایگاه بزرگی برضد دولت جبار عباسیان بشمار میرفت. بموجب نوشته تاریخ طبرستان: (بدسجستان نامه نوشت، به نایب خویش تا علویان را که گرفته و به آنجا فرستاده بود خلاص دهد و نفقه تا به ولایت خویش شوند، چنانکه او نوشت خلاص دادند، و یکی از سادات برادر حسن بن زید، ابو عبدالله محمد بن زید بود.)^{۶۰}

سالهای آخر عمر حسن بن زید علوی

حسن بن زید علوی (داعی کبیر) نیز پس از خارج شدن یعقوب لیث از طبرستان با عده‌ای زیاد از افراد دیلم به طبرستان آمد و مردم نیز گرد او جمع شدند و به فرمانروائی او شادی کردند، حسن بن زید در ماه صفر سال ۲۶۳ هجری به گرگان رفت و در همان هنگام خبر آوردند که برادرش محمد بن زید و دیگر سادات علوی که طبق دستور یعقوب از زندان سیستان آزاد شده بودند به گرگان رسیده‌اند.

با ورود محمد بن زید برادر حسن بن زید علوی به طبرستان و گرگان و اعلام همراهی و موافقت یعقوب با دولت علویان در طبرستان کار حکومت داعی کبیر بیش از گذشته استحکام یافت و با قدرت و استقلال کامل‌تری به فرمانروائی پرداخت.

در سال ۲۶۶ هجری پسر و جانشین اسپهبد قارن یعنی اسپهبد رستم

۵۹- احیاء الءاؤك منحه ۲۷.

۶۰- تاریخ طبرستان تألیف ابن‌اسفندیار منحه ۲۴۶.

با حکمران نیشابور احمد بن عبدالله خجستانی که پس از مرگ یعقوب بر آنجا استیلا یافته بود، همدست شدند تا داعی کبیر را از گرگان و طبرستان برانند، اما داعی کبیر به کمک برادر رشید خود محمد بن زید، اسپهبد رستم را مغلوب کرد. خجستانی نیز پس از غارت کردن آبادیهای گرگان به نیشابور برگشت.

مؤسس و بنیانگذار دولت مستقل علویان در طبرستان به سال ۲۶۹ هجری بیمار شد و یکسال بیمار بود تا آنکه روز دوشنبه سوم رجب سال ۲۷۰ هجری دارفانی را بدرود گفت: طبق وصیت وی برادرش ابو عبدالله محمد بن زید به فرمانروائی دولت علویان در طبرستان برگزیده شد.

دوره فرمانروائی محمد بن زید علوی در طبرستان

هنگام مرگ حسن بن زید علوی برادرش محمد بن زید علوی در گرگان اقامت داشت. در غیاب او شخصی بنام سید ابوالحسین احمد بن محمد بن ابراهیم معروف به قائم که شوهر دختر داعی کبیر بود و قبلاً طبق دستور داعی کبیر مأمور گرفتن بیعت برای محمد بن زید از مردم طبرستان شده بود، با استفاده از اموال و خزاین موجود مؤسس این سلسله و بخشش آن به عمل و سران سپاه خود را جانشین داعی کبیر معرفی کرد.

محمد بن زید پس از آگاهی بر مرگ برادر با سپاه زیر فرماندهی خود از گرگان عازم آمد شد، ولی سران سپاه همراهی وی که پنهانی به وسیله سید ابوالحسین داماد داعی کبیر فریفته شده بودند با او همراهی نکردند و در حالی که چند فرسنگ راه بیشتر نپیموده بودند به گرگان برگشتند و او را تنها گذاشتند. پس از این واقعه محمد بن زید نیز ناگزیر به گرگان مراجعت کرد، ولی سران سپاه که در رأس آنان لیشام بن وردان و ابو منصور مهدی بن مخیس یا محسن قرار داشتند از ورود محمد بن زید به گرگان جلوگیری نمودند، محمد بن زید که در وضع بسیار بدی واقع شده بود ناچار در جستجوی پناهگاهی برآمد تا اینکه دهکده زوین را که در آن حوالی قرار داشت. برای این کار مناسب تشخیص داد و در آنجا مستقر گردید. ولی

هیچگونه اقدامی برای مقابله و جنگ با سید ابوالحسین مدعی حکومت علویان که اسپهبد رستم بن قارن باوندی و اسپهبد بادوسپان به او پیوسته و حمایتش می کردند بعمل نیاورد.

این وضع ادامه داشت تا اینکه رافع بن هرثمه پس از شکست در جنگ با عمرو لیث در نیشابور به گرگان آمد، نوشته اند^{۶۱} مهدی بن محسن که در این موقع گرگان را به نمایندگی از طرف سید ابوالحسین در تصرف داشت در گذشته جزو سرهنگان سپاه رافع بن هرثمه بود، بهمین علت رافع به مهدی پیغام داد که به استقبال آمده و بد او پیوندد، ولسی مهدی بن محسن (مخیس) به این کار تن در نداد و در نتیجه رافع که از وضع محمد بن زید فرمانروای واقعی دولت علویان باخبر شده بود وی را از دهکده زوین نزد خود خواند و با مهدی بن محسن جنگ کرد و او را شکست داد. پس از تسخیر گرگان رافع بن هرثمه این شهر را به محمد بن زید سپرد و خود به خراسان رفت. در این هنگام مردم طبرستان نیز از سید ابوالحسین برگشتند و با نوشتن نامه از محمد بن زید تقاضا کردند که بمنظور فرمانروائی به آن سرزمین برود، محمد بن زید پس از جمع آوری افراد سپاه سرانجام در روز بیست و پنجم جمادی الاول سال ۲۷۱ هجری به ساری وارد شد و سید ابوالحسین نیز به محض اطلاع از ورود او به آمل گریخت و از آنجا به چالوس رفت و در نظر داشت که به اتفاق یاران خود به سرزمین دیلم رود، محمد بن زید به تعقیبش شتافت و در چالوس بر او دست یافت و دستگیرش ساخت و خزاین داعی کبیر را که تصاحب کرده بود از او پس گرفت. تاریخ جلوس رسمی محمد بن زید را مورخان روز ششم جمادی الاول سال ۲۷۱ هجری ثبت کرده و نوشته اند که سید ابوالحسین را در حالی که از چالوس به ساری میبردند در بین راه هلاک کردند و مدت تسلط او بر طبرستان دو ماه بوده است.^{۶۲}

۶۱- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۰.

۶۲- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۱.

شکست و فرار اسپهبد رستم باوندی از طبرستان

پس از منکوب شدن سید ابوالحسین علوی رقیب سرسخت محمد بن زید علوی در طبرستان، توجه محمد بن زید به اسپهبد رستم بن قارن باوندی دشمن بزرگ دولت علویان در طبرستان جلب شد، بنابراین بمنظور سرکوبی اسپهبد مذکور عازم توقفگاه وی گردید که در کوهستانهای جنوبی طبرستان واقع بود، اسپهبد که تاب مقاومت در مقابل محمد بن زید را نداشت در جنگ با او شکست خورد و به خراسان نزد عمرو لیث صفاری پناهنده شد که به آن هنگام در آن سرزمین بود، عمرو لیث پس از آگاهی بر این موضوع با اعزام نماینده ای از طرف خود به طبرستان، در نزد محمد بن زید علوی از اسپهبد رستم باوندی شفاعت نمود و قرار گذارده شد که اسپهبد رستم بن قارن کلیده افراد سپاه خود را نزد محمد بن زید اعزام دارد و در پرداخت خراج سالهای گذشته نیز که عقب افتاده بود اقدام کند.

جنگ محمد بن زید علوی در ری

محمد بن زید علوی دومین فرمانروای دولت علویان در طبرستان پس از استقرار بر اریکه فرمانروائی و آسودگی خاطر از جانب اسپهبد رستم بن قارن باوندی به فکر گسترش حوزه متصرفات خود افتاد. بهمین منظور عازم تسخیر ولایت ری گردید. و در این سفر از گرگان به دامغان و از آنجا به سمنان رفت و پس از دو روز توقف در این شهر به خوار (گرمسار) رهسپار گردید. نوشته اند^{۶۳} ولایت ری در این موقع در تصرف ترکی بنام اساتکین بود. بین سپاهیان محمد بن زید و اساتکین جنگی سخت در نزدیکی ری اتفاق افتاد. سرانجام محمد بن زید شکست خورد و به لاریجان هزیمت کرد. در این موقع برخی از سربازان محمد بن زید که خراسانی بودند عازم خراسان گردیدند ولی محمد بن زید علوی ناچار به آمل رفت و از

۶۳- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۲.

دیلمیان کمک خواست. هنگامی که وی به تمیشه رسید خبر یافت که رافع بن هرثمه از خراسان به گرگان آمده است. بنابراین به انتظار رسیدن کمک از سرزمین دیلم در حصار تمیشه ماند، ولی در همین ایام بعلت وجود اختلاف و جنگ در خراسان^{۶۴} رافع گرگان را رها کرد و بدینشاپور برگشت. محمد بن زید پس از آگاهی بر این واقعۀ عازم گرگان گردید و بدون هیچگونه مانعی به این شهر وارد شد.

جنگ رافع بن هرثمه با محمد بن زید علوی

دشمنی ریشه‌دار بین اسپهبد رستم بن قارن باوندی و محمد بن زید علوی مطلبی نبود که به این آسانها از بین برود.

محمد بن زید همواره اعمال اسپهبد رستم را در زیر نظر داشت و کم‌کم کار بجائی رسید که کلیه سرزمینهای در اختیار اسپهبد را از او باز گرفت. اسپهبد ناگزیر بدخراسان رفت و بدرافع بن هرثمه مرد پرقدرت آن سرزمین در آن هنگام پناه برد. محمد بن زید مدت هفت ماه به انتظار مراجعت اسپهبد در آن کوهستان توقف کرد، تا اینکه خبر یافت رافع بن هرثمه به همراهی اسپهبد رستم عازم گرگان شده است، بنابراین به گرگان رفت و چون تاب مقابله و مقاومت در برابر رافع بن هرثمه را نداشت قلعه جوهینه را حصار گرفت و مدت ۶ ماه در آنجا بسر برد تا آذوقه ذخیره شده در قلعه بد پایان رسید.

محمد بن زید ناگزیر کوتوالی از طرف خود در قلعه نشان داد و خود پنهانی به تمیشه رفت. کوتوال قلعه نیز با وجود قحطی در قلعه، بیش از چند روزی نتوانست مقاومت کند و قلعه را تسلیم رافع بن هرثمه کرد. رافع به تعقیب محمد بن زید پرداخت ولی محمد بن زید از آمل به کجور و از آنجا به سرزمین دیلم شتافت. رافع ناگزیر در کجور اقامت کرد، بطوریه بنه‌الدین

محمد بن اسفندیار مؤلف تاریخ طبرستان نوشته است^{۶۵} مال و پول زیادی بدزور از اهالی کجور گرفت و دامنۀ این کار را بجائی رساند که عموم مردم کجور از ظلم و جور او بهجان آمدند تا عاقبت محمد بن زید علوی پس از جمع‌آوری سپاه به اتفاق جستان و هسودان و گروهی از دیلم از کوهستان بدزیر آمد و بدسوی چالوس رهسپار شد. در این موقع شخصی بنام محمد بن هارون از طرف رافع بن هرثمه در چالوس حاکم بود، وقتیکه از حرکت محمد بن زید علوی و همراهانش بدسوی چالوس آگاه شد، حصار شهر را محکم ساخت و از رافع بن هرثمه تقاضای کمک کرد. رافع در پاسخ محمد بن هارون نوشت که: حصار چالوس را همچنان نگاهدار تا قوای کمکی به چالوس اعزام گردد. طبق دستور رافع اسپهبد رستم بن قارن باوندی و محمد بن احمدوندوبه و علی بن حسین مروزی و عبدالله بن حسن و پسر اسپهبد شهریار بادوسپان بد منظور کمک به محمد بن هارون و جنگ با محمد بن زید علوی از راه ساحل بد چالوس رفتند و خود رافع نیز از کجور به اهل و از آنجا بد دهکده خواجه واقع در چهار فرسنگی چالوس رفت. در این هنگام محمد بن زید کار را بر محمد بن هارون حاکم برگزیده رافع در چالوس سخت گرفته بود.

اسپهبد رستم طبق نقشۀ جنگی، پیادگان خویشی را از راه بالا بد طالقان گسیل داشت، چون این خبر بد جستان و هسودان رسید، حصار چالوس را رها کرد و برای مقابله با پیادگان اسپهبد رستم بدسوی طالقان رفت، در همین هنگام محمد بن هارون از حصار چالوس بیرون آمد و لشکریان محمد بن زید را پراکنده کرد، محمد بن زید پس از این شکست در دهکده وارفو فرود آمد و رافع بن هرثمه نیز در لنکا مستقر گردید و دستور جمع‌آوری علوفه از کلیه نقاط طبرستان را صادر کرد (بیست و ششم ذی‌حجه سال ۲۷۷ هجری)

بطوریکه در تاریخ طبرستان تصریح شده است^{۶۶} کار جمع‌آوری علوفه

۶۵- تاریخ طبرستان بد تصحیح شادروان عباس اقبال آشتیانی صفحه ۲۵۳.

۶۶- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۳.

۶۴- برای اطلاع بیشتر به اوضاع سیاسی خراسان در این زمان بد تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از سوگ یعقوب لیث تا سقوط عباسیان) تألیف رفیع مراجعه شود.

بدانجا رسید که.. (کرای یک دراز گوش و یک خروار کاه پنجاه درهم شد و هزار هزار (یک میلیون) درهم به آمل قسمت فرمود و بدشکنجه و عقوبت حاصل کردند) پس از جمع آوری مال و علوفه بدطریق مذکور رافع بن هرثمه بمنظور سرکوبی جستان و هسودان از چالوس رهسپار طالقان شد و پس از ورود بداین سرزمین (آغاز صفر سال ۲۷۷ هجری) دست بدخرابکاری و غارت گشود و خرمن های غله را آتش زد و درختها را برید و سنگ آسیاها را شکست و آبادیها را ویران ساخت و دژگیل یکی از بزرگان دیلم را بدزور گرفت و تا آخر ربیع الاخر به ظلم و جور در این نواحی مشغول بود، در این مدت بین رافع بن هرثمه و جستان و هسودان نمایندگان در رفت و آمد بودند، در پایان جستان و هسودان حاضر شد اموال محمد بن زید علوی را که بعنوان ودیعه در نزد جستان میباشد به رافع بن هرثمه تسلیم کند. ضمناً متعهد گردید که من بعد از هر گونه کمکی به محمد بن زید علوی خودداری نماید. پس از عقد این قرارداد رافع بن هرثمه عازم قزوین شد. محمد بن زید پس از آگاهی بر عزیمت رافع به چالوس آمد و تصمیم داشت که حصار چالوس را بد تصرف در آورد ولی به این کار توفیق نیافت زیرا علاوه بر آنکه اسپهبد رستم بن قارن باوندی و محمد بن هارون با سپاه خود در آنجا بودند سپاه دیگری نیز از آمل بدیاری آنان رسید بهمین لحاظ محمد بن زید ناامید گشته با سپاه خود به گیلان رفت. پس از این واقعه محمد بن هارون از چالوس بدناتل رفت و سپاهیان وی همچنان بد تعدی مردم این سامان مشغول بودند.

جنگ رافع بن هرثمه با احمد بن عبدالعزیز در ری

چنانکه دیدیم رافع بن هرثمه مدعی بر قدرت حکومت و فرمانروائی در مشرق ایران بعد از تسلط بر خراسان بد ترتیب بر سرزمینهای طبرستان و قومس و ری و قزوین دست یافت وی پس از عزیمت به قزوین عازم ری گردید، در این هنگام خلیفه معتضد رسولی از بغداد گسیل داشته بود تا رافع بد رسم خدمتگزاری وادای وظیفه بد بغداد رود، رافع بن هرثمه نماینده خلیفه را گرفت و زندانی کرد ولی بعد از مدتی او را آزاد ساخت و به

منظور اعلام اطاعت بد بغداد فرستاد. خلیفه معتضد احمد بن عبدالعزیز را بد ولایت عراق منصوب کرد، مقابله و سرکوبی رافع بن هرثمه را نیز بد عهده او محول کرد. رافع پس از آگاهی بر این منظور از طبرستان کمک خواست. اسپهبد رستم بن قارن باوندی و دیگر امیران طبرستان با سپاه خود بد آمدند او رفتند و سرانجام در کنار نهر کلپوار با لشکر احمد بن عبدالعزیز بد جنگ پرداختند در این پیکار پیروزی نصیب احمد عبدالعزیز گردید و رافع شکست خورده از راه ویمه دماوند بد طبرستان گریخت، سپاهیان احمد بن عبدالعزیز نیز بد دنبال رافع بن هرثمه شتافتند و بسیاری از افراد سپاه پراکنده وی را بد قتل رسانیدند و غنائم زیادی به کف آوردند. (هیجدهم ذی القعدة سال ۲۷۹ هجری)

توافق رافع بن هرثمه با محمد بن زید علوی

رافع بن هرثمه پس از شکست و فرار از میدان جنگ احمد بن عبدالعزیز هنگامی که به میروان رسید خبر یافت که خلیفه معتضد فرمان حکومت خراسان را بد نام عمرو لیث صفاری صادر کرده است، رافع در چنین موقعیتی محلالت در آن دید که با محمد بن زید علوی صلح کند، تا تنها بد فکر مقابله با عمرو لیث که قوی ترین حریف او بود باشد. به همین جهت رسولی نزد محمد بن زید علوی اعزام داشت و پیغام داد که در نظر دارد فرمانروائی طبرستان را بد عهده او واگذار کرده و خود منحصر آگران را در تصرف داشتند باشد، محمد بن زید در روز پنجم ربیع الاخر سال ۲۸۰ هجری بد آمل آمد و رافع بن هرثمه پس از عقد قرارداد مذکور و تحویل مسند فرمانروائی طبرستان بد او رهسپار گران شد. مردم طبرستان که از ظلم و جور عمال رافع بن هرثمه بد تنگ آمده بودند، فرمانروائی محمد بن زید علوی دومین فرمانروای نهضت علویان در طبرستان را که یکی از نهضت های پر شور ملی ایران بد شمار میرود با جان و دل استقبال کردند و در حمایت و پشتیبانی از وی کوشیدند.

لشکر کشی مجدد رافع بن هرثمه بهری

رافع بن هرثمه پس از ورود به گرگان چون خبر یافت که احمد بن عبدالعزیز دارفانی را بدرود گفته و پسرش به جای پدر نشسته است مصاحبت در آن دید که به سرعت رهسپار ری گردیده و با پسر احمد بن عبدالعزیز جنگ کند. در اجرای این منظور با سپاه تحت فرماندهی خود بهری رفت و در جنگی که با پسر احمد بن عبدالعزیز کرد او را شکست داد. (هفتم جمادی الاول سال ۲۸۰ هجری) ولی این پیروزی دیری نپایید و معتضد خلیفه عباسی پسر خویش را همراه با ابن اصبح جهت مقابله و جنگ با رافع بهری اعزام داشت، رافع بن هرثمه در مقابل سپاه اعزامی از بغداد تناب مقاومت نیاورد و ری را رها کرده به گرگان هزیمت یافت.^{۶۷}

شهادت محمد بن حسن بن سهل ایرانی

به طوری که مورخان نوشته اند در سال ۲۸۰ هجری جنبش محرمانه ای از طرف ایرانیان ساکن عراق و حامیان آل علی بر ضد دولت عباسیان در شرف تکوین بود که متاسفانه مانند دیگر جنبشهای فکری و سیاسی ایرانیان با شدت و سخت گیری زیاد از طرف عمال جبار دستگاه خلافت عباسیان سرکوبی و خاموش گردید. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی در مورد این نهضت چنین نوشته است:^{۶۸} (به سال دویست و هشتادم محمد بن حسن بن سهل برادرزاده فضل بن سهل ذوالریاستین را که ملقب به شمیله بود با عبیدالله بن مهتدی در بغداد دستگیر کردند. این محمد بن حسن بن سهل تألیفاتی درباره سید جامگان داشت و نیز کتابی درباره علی بن محمد صاحب الزنج تألیف کرده بود و کسانی از سپاهیان علوی که امان یافته بودند بر ضد او گواهی دادند و صورتی از نام کسانی که از آنها برای یکی از خاندان ابوطالب بیعت گرفته بود بدست آمد که تصمیم داشتند روز معینی در بغداد قیام کنند و معتضد

را بکشند، آنها را پیش معتضد بردند و کسانی که همراه محمد بن حسن بودند اقرار نکردند و گفتند: (ما مرد طالبی را که از ما برای او بیعت گرفتند اند نمیشناسیم و او را ندیده ایم و این شخص یعنی محمد بن حسن میان ما و او واسطه بود) معتضد به گفت تا آنها را بکشند و شمیله را بدامید این که شخص طالبی را نشان بدهد زنده نگهداشت و عبیدالله بن مهتدی را که از بیگناهی او مطلع بود رها کرد، آنگاه معتضد به وسیله از محمد بن حسن خواست که شخص طالبی را که بر او از کسانی بیعت گرفته بود بد او نشان بدهد، اما او نپذیرفت و میان او و معتضد گفتگوی بسیار شد و از جمله به معتضد گفت: (بد خدا اگر مرا بد آتش کباب کنی بیش از آن چه از من شنیده ای نخواهم گفت و بر ضد کسی که مردم را به اطاعت او خوانده و به امامتش اقرار کرده ام گواهی نخواهم داد هر چه میخواهی بکن) معتضد بد او گفت ترا همانطور که گفتی شکنجه میکنم. گویند او را به میله درازی کشیدند که از دبرش داخل و از دهانش برون شد و در حضور معتضد دوسر میله را بلند کرده او را روی آتش بزرگی گرفتند و او همچنان معتضد را ناسزا گفت و دشنام داد تا به مرد. معروف تر اینست که او را میان سد نیزه گذاشتند و اطراف آنرا بستند و محکم کردند و همچنان زنده روی آتش گرفتند و نگردانیدند تا چنانکه مرغ را کباب میکنند کباب شد و پوستش بترکید، آنگاه او را بردند و میان دو پل در ناحیه غربی بغداد بیاویختند.) بدین ترتیب این نهضت ارزنده ملی که به همت وطن پرست یرشوری به نام محمد بن سهل ایرانی برادرزاده فضل بن سهل سرخسی (ذوالریاستین) اندیشه مند بزرگ ایرانی معاصر مأمون عباسی، با مهارت و دقتی هر چه تمامتر تشکیل و قوام یافته بود، چنانکه دیدیم با سببیت خاصی متلاشی و نابود گردید، ولی این میهن پرست صبور و باوقار ایرانی با فدا کردن جان خود در راه احیاء استقلال وطن نام خود را در تاریخ نهضتهای ملی ایران جزو شهیدان ملی تست و جاویدان و مقدس کرد.

۶۷- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۵.

۶۸- عروج الذهب و معادن الجواهر ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم صفحه ۶۳۸.

عزیمت عمرولیث به خراسان برای مقابله و سرکوبی رافع بن هرثمه

پس از صدور فرمان حکومت ایالات مشرق ایران از طرف خلیفه معتضد به نام عمرولیث و اعلام مأموریت وی جهت مقابله و سرکوبی رافع بن هرثمه ماجراجوی نواحی شمال شرق ایران. عمرولیث محمد بن شهفور بن موسی را از طرف خود در فارس گمارد و عازم سیستان گردید و روز نروز که مطابق با پنجشنبه هشت روز باقی از محرم سال ۲۸۰ هجری بود به سیستان وارد شد. وی پس از چند روز اقامت در آنجا به منظور جنگ با رافع بن هرثمه بدخراسان عزیمت کرد. هنگامی که به هرات رسید عامل این شهر که از طرف رافع در آن شهر حکومت میکرد از ترس عمرولیث فرار کرد، در این موقع چنانکه در پیش نوشتیم رافع بن هرثمه در گرگان به سر می برد، وی پس از آگاهی برورود عمرولیث به سرزمین خراسان بد جمع آوری سپاه مشغول شد و از محمد بن زید علوی نیز تقاضای اعزام کمک کرد تا همراه آنان جهت مقابله و جنگ با عمرولیث عازم خراسان شود. عمرولیث بلال بن ازهر را بد جنگ محمد بن رویدی بد قهستان فرستاد. محمد بن رویدی از ترس قهستان را رها کرده به کوهستان پناه برد عمرولیث متعاقب بلال بد قهستان رفت و محمد بن رویدی بد زنهار نزد عمرولیث آمد و مورد محبت او قرار گرفت. عمرولیث از قهستان عازم نیشابور گردید و منصور بن محمد بن نصر طبری را بد منظور جنگ با علی بن حسین مروودی به مرو فرستاد نوشتند^{۶۹} منصور بن محمد در اجرای این دستور عمرولیث سهل انگاری و مسامحه نمود، به همین علت عمرولیث بر او خشم گرفت و نامه ای سرزنش آمیز برای وی فرستاد و فوری او را به نزد خود خواند منصور بن محمد بن نصر طبری چون وضع را بدین منوال دید از رفتن بد نزد عمرولیث خودداری کرد و از خراسان به گرگان رفت و از آنجا به رافع بن هرثمه پناهنده شد.

۶۹- تاریخ سیستان صفحه ۲۵۰.

جنگ عمرولیث با رافع بن هرثمه در نیشابور

پیوستن محمد بن نصر طبری یکی از سرداران عمرولیث بد رافع بن هرثمه در گرگان و تشویق و ترغیب وی در مورد مقابله و جنگ با عمرولیث صفاری، رافع را بیش از پیش در این کار مصمم و علاقه مند ساخت در اثر این پشت گرمیها بود که رافع همراه با لشکری که تدارک دیده بود عازم نیشابور گردید، در این هنگام عمرولیث صفاری در نیشابور بود رافع بن هرثمه شهر نیشابور را محاصره کرد و جنگی سخت بین آنان در گرفت، این جنگ چند روز ادامه داشت و هر روز عده ای از طرفین کشته میشدند تا این که روزی عمرولیث با پنج هزار تن مرد جنگی ناگاه از نیشابور بیرون آمد و به لشکر رافع بن هرثمه حمله برد و افراد سپاه او را پراکنده و منهزم ساخت، رافع نیز شکست خورده به گرگان عقب نشینی کرد، تا با استفاده از افراد سپاه تحت فرماندهی محمد بن زید علوی در طبرستان مجدداً برای جنگ با عمرولیث بد نیشابور عزیمت کند. بد طوری که بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار نوشته است^{۷۰} عمرولیث در این موقع محرمانه از محمد بن زید علوی درخواست کرد که از یاری و کمک بد رافع بن هرثمه گردن کش پر در دسر این نواحی خودداری کند. محمد بن زید نیز با توجه بد در دسر و ناراحتی که از رافع بن هرثمه در گذشته کشیده بود، از اعزام کمک برای او سر باز زد، در تاریخ سیستان آمده است^{۷۱} که عمرولیث بد تعقیب رافع بن هرثمه تا اسفراین آمد و لیث و معدل دو پسر برادر خود علی بن لیث را که با پدر خود جزو لشکریان رافع بودند دستگیر کرد و هر دو را مورد محبت قرار داد و خلعت بخشید^{۷۲}.

۷۰- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۵.

۷۱- تاریخ سیستان صفحه ۲۵۱.

۷۲- طبری و ابن اثیر نوشته اند که رافع بن هرثمه علی بن لیث را در ری کشت ولی مؤلف تاریخ سیستان در این مورد خبری نداده است طبری جلد سوم و چهارم صفحه ۲۱۲۳ و کامل ابن اثیر جلد هفتم صفحه ۱۴۷.

دستگیری و مرگ اسپهبد رستم باوندی

رافع بن هرثمه که در کار جمع‌آوری سپاه جهت مقابله و جنگ با عمرولیث سخت مواجه با اشکال و ناراحتی شده بود از گران رهسپار ساری گردید، محمد بن زید حصار ساری را محکم ساخت و به دفاع پرداخت. اسپهبد رستم بن قارن باوندی دشمن دیرین محمد بن زید در این موقع با رافع بن هرثمه همدست شد تا بدینوسیله بتواند مانند گذشته محمد بن زید را مغلوب ساخته و از طبرستان فراری سازد. بهمین منظور رافع در رود باراتران خیمه زد ولی در اثر صاعقه و باران ناگهانی بیشتر خیمه‌های لشکر رافع را سیل برد و چهار پایان سپاه وی هلاک شدند و گروهی از افراد لشکر او نیز غرق و نابود گردیدند، رافع بن هرثمه در اثر این واقعه ناامید گردید و به استرآباد (گران) مراجعت کرد، مؤلف تاریخ طبرستان مینویسد^{۷۳} بعد از این واقعه بین محمد بن زید علوی و رافع بن هرثمه عهد و پیمان مجددی بسته شد اسپهبد رستم بن قارن باوندی از این توافق به وحشت افتاد و تمایل خود را به منظور کمک و جانبداری از عمرولیث اعلام داشت، رافع پس از آگاهی بر این موضوع برای اسپهبد رستم پیغام فرستاد و اظهار داشت که توافق من با محمد بن زید از صمیم قلب نبوده بلکه اجباری و ظاهری است اسپهبد پس از دریافت این پیغام به استرآباد (گران) آمد و با رافع بن هرثمه ملاقات کرد، رافع پذیرائی قابل توجه از او به عمل آورد و در پایان جلسه میهمانی دستور داد چهار پاره بند آوردند و برپای اسپهبد نهادند و بدین ترتیب او را در بند افکند و سپس به منظور دست یافتن به اموال و انعام اسپهبد همچنانکه در بند بود او را به کوهستانی برد و کلیه اموال و خزاین و چهار پایان اسپهبد رستم باوندی و بستگان او را باشکنجه کردن آنان به تصرف در آورد و سرزمین وی را نیز به محمد بن نصر طبری سپرد، اسپهبد رستم بن قارن باوندی همچنان در بند بود تا در رمضان سال

۷۳- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۵.

۲۸۲ هجری بدرود زندگی گفت.^{۷۴}

اعلام پیروی رافع بن هرثمه از نهضت علویان

رافع بن هرثمه ماجراجوی بزرگ مشرق ایران در این دوره چنانکه دیدیم هدفی غیر از پیروزی و حکومت در سر نمی‌پروراند ولی دشمنی او با دستگاه خلافت عباسیان قطعی بود و از این جهت آشتی‌پذیر به نظر نمی‌رسید وی در فعالیتهای جنگی خود بدون داشتن هیچگونه هدف و آرمان سیاسی گاهی با محمد بن زید علوی دومین فرمانروای نهضت علویان در طبرستان بدجنگ و ستیز می‌پرداخت و سپس زمانی بنابه مصلحت و تاکتیک نظامی با او صلح میکرد و عهد و پیمان می‌بست. ولی به طوری که مورخان تصریح نموده‌اند^{۷۵} وی در پایان دوره فعالیت سیاسی خود یعنی در سال ۲۸۲ هجری از نظر عقیده و آرمان از نهضت علویان پیروی کرد و این تغییر عقیده و پیروی خود را بابر گردیدن پرچم سپید که علی‌رغم پرچم سیاه عباسیان شعار کلیه جنبشهای ایرانی در دوران تسلط خلفای عباسی بر ایران بود، اعلام داشت. در تاریخ سیستان در این باره چنین آمده است^{۷۶} (پس رافع علامتها سپید کرد و سیاه بیفکند و خطبه کرد. محمد بن زید را و او به طبرستان بود و خطبه معتضد بگذاشت.) در تاریخ طبرستان نیز چنین نگارش رفته است: (و محمد زید لشکر رافع را در آن سال نفقه داد تا رافع شعار و علم سپید گردانید و بد جمله گران و دهستان و جاجرم بدجهت او بیعت گرفت)^{۷۷}.

شهادت محمد بن زید علوی در جنگ با امیر اسماعیل سامانی

با ظهور و طلوع دولت سامانیان در ماوراءالنهر در سال ۲۶۰ یا ۲۶۱ هجری و اوج حکومت آنان در سال ۲۸۷ هجری که امیر اسماعیل سامانی

۷۴- تاریخ طبرستان تألیف بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کتاب صفحه ۲۵۶.

۷۵- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۶ و تاریخ سیستان صفحه ۲۵۲.

۷۶- تاریخ سیستان بدتصحیح شادروان ملك الشعراء بیمار صفحه ۲۵۲.

۷۷- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۶.

عمرولیت صفاری را دستگیر کرد و به بغداد نزد معتضد عباسی خلیفه وقت فرستاد.^{۷۸} امیر اسماعیل به فکر گسترش قلمرو و حکومت خود افتاد، ابتدا متوجه محمدبن زید علوی دومین فرمانروای نهضت علویان در طبرستان شد که در گرگان و طبرستان به استقلال حکومت میکرد. در اجرای این منظور لشکری به فرماندهی محمدبن هارون سرخسی جهت سرکوبی محمدبن زید علوی به گرگان گسیل داشت (سال ۲۸۷ هجری) محمدبن زید به همراهی عده‌ای از یاران وفادار خود و گروهی از جنگجویان دیدلی جهت مقابله و جنگ با محمدبن هارون سرلشکر اعزامی امیر اسماعیل سامانی از طبرستان به گرگان آمد، پس از رسیدن محمدبن هارون به گرگان جنگ بین آنان در گرفت یاران محمدبن زید و دیلمیان سپاه وی که تعداد آنها را در حدود بیست هزار تن نوشته‌اند^{۷۹} شهادت و دلاوری نمایانی در این جنگ از خود نشان دادند و نتیجه این پیکار به نفع محمدبن زید در شرف اتمام بود که در اثر خدعه و نیرنگ ناجوانمردانه‌ای وضع عوض شد و به شکست و نابودی محمدبن زید علوی دومین فرمانروای نهضت علویان در طبرستان منتهی گردید و پرچم سفید این نهضت اصیل ملی ایران به خاک و خون کشیده شد، و محمدبن زید علوی نیز به شهادت رسید. ابوالحسن علی بن حسن مسعودی درباره این جنگ چنین نگاشته است: (در همین سال که سال دویست و هشتاد و هفتم بود داعی علوی با سپاه فراوان از دیلم و غیره از طبرستان به گرگان رفته و از طرف اسماعیل بن احمد سپاه سیاهپوشان به سالاری محمدبن هارون با او رویرو شد و جنگی شد که در آن روزگار نظیر آن دیده نشده بود، دو طرف پایداری کردند و نتیجه جنگ به نفع سپید جامگان و ضرر سیاهپوشان بود. آنگاه محمدبن هارون که پایداری صفوف دیلمان را بدید حیل‌های کرد و بگریخت دیلمان با شتاب پیش دویدند و صفهایشان در هم شد و سیاهپوشان باز آمدند و شمشیر در آنها نهادند و بسیار کس از آنها کشته شد و داعی چند زخم برداشت زیرا وقتی یاران وی

۷۸- برای اطلاع بیشتر در این مورد به تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از سوک یعتوب لیث تا سقوط عباسیان) تألیف (رفیع) مراجعه شود.
۷۹- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۷.

بصدد گرفتن غنیمت صفهای خویش را شکستند و به‌او نیرداختند او با کسانی که به پاریش ایستاده بودند استقامت کردند و مورد هجوم قرار گرفتند و همینکه جنگ بسر رسید زخم برداشت پسرش زیدبن محمدبن زید و کسان دیگر اسیر شده بودند، محمدبن داعی چند روزی بیش نماند و از زخمها که خورده بود بمرد و به دروازه گرگان بخاک رفت و قبر او تا کنون آنجا محترم است) از مطالب بالا چنین مستفاد میشود که در جنگ مذکور تنها سربازان اعزامی امیر اسماعیل سامانی شرکت نداشته‌اند، بلکه سربازان خلیفه مکار عباسی که از بدو تأسیس نهضت علویان در طبرستان تا این تاریخ بهیچوجه از عهده مقابله با آن حکومت بر نیامده بودند شرکت داشته‌اند، بی تردید علت لشکرکشی سریع امیر اسماعیل سامانی جهت مقابله و سرکوبی این نهضت ملی ایرانی به گرگان و طبرستان آنهم در همان سال شکست عمرولیت صفاری به‌اشاره و دستور بغداد مرکز استعمارگران عباسی انجام شده بود، که بدبختانه با اجرای این نقشه مزورانه به‌آرزوی دیرین خود رسیدند و چنین به نظر رسید که سیاهپوشان بر سفید پوشان و یا بهتر بگوئیم پرچم سیاه روی عباسیان بر پرچم سفید روی استقلال طلبان ایرانی در طبرستان فائق آمد، ولی غافل از اینکه این کار دیگر در ایران عملی نبود و کار حکومت غاصبانه عباسیان در این سرزمین برای همیشه پایان یافتند بود. بطوریکه ابن اسفندیار نوشته است^{۸۰} سر محمدبن زید علوی را از بدن جدا کرده به نزد اسماعیل سامانی به بخارا فرستادند و پیکر بی‌سر او را در گرگان دفن کردند (پنجم شوال ۲۸۷ هجری) و به این ترتیب حکومت شانزده ساله بر ماجرای محمدبن زید علوی دومین فرمانروای نهضت علویان در طبرستان به پایان رسید و فرزندش زیدبن محمد نیز که در این جنگ دستگیر شده بود همراه با سر بریده پدر خود به بخارا اعزام گردید. محمدبن زید (داعی الی الحق) علاوه بر آنکه سیاستمداری کاردان بود از عالمان و فقیهان صاحب

۸۰- در روح الذهب و معادن الجواهر ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم صفحه ۶۵۹.
۸۱- تاریخ طبرستان صفحه ۲۵۷.

قلم نیز بشمار میرفت بطوریکه ابن ندیم نوشته است.^{۸۲} کتابهای زیر از اوست:

۱- کتاب الجامع فی الفقه

۲- کتاب البیان

۳- کتاب الحجج الامه

فرمانروائی محمد بن هارون در طبرستان

محمد بن هارون سرخی سرلشکر اعزامی امیر اسماعیل سامانی به گرگان، پس از شکست محمد بن زید علوی و ارسال سر بریده او به بخارا از گرگان به ساری و از آنجا به آمل رفت و در آنجا به فرمانروائی مشغول شد و از اطاعت امیر اسماعیل سامانی سر باز زد و علم طغیان برافراشت، در این هنگام امیر اسماعیل مشغول تنظیم امور داخلی شهرهای قلمرو و حکومت خود و استقرار نظم در خراسان بود، وی پس از فراغت از امور مذکور به منظور سرکوبی محمد بن هارون عازم طبرستان گردید، محمد بن هارون پس از آگاهی بر ورود امیر اسماعیل سامانی به طبرستان پس از یکسال و نیم حکومت ناگزیر به دیلمان پناه برد و امیر اسماعیل پس از ورود به آمل در صحرای لیکانی به موضعی که اشیلادشت گویند لشکرگاه ساخت و بدرسیدگی و تنظیم امور داخلی طبرستان پرداخت. بطوریکه ابن اسفندیار نوشته است.^{۸۳} امیر اسماعیل املاک افرادی را که در گذشته به تصرف سادات درآمده بود به صاحبان آنها مسترد داشت و خراج این سرزمین را که در گذشته چند بار گرفته میشد در سال بیک خراج تقلیل داد. (سال ۲۸۸ هجری)

قیام ناصر کبیر در مازندران

بعد از شهادت محمد بن زید علوی دومین فرمانروای علویان در طبرستان به شرحی که گذشت، گرگان و طبرستان بطور موقت جزو متصرفات امیر اسماعیل سامانی اجراکننده فعال و پر حرارت فرمان خلیفه عباسی درآمد. امیر اسماعیل یکی از معتقدان متعصب مذهب تسنن بود، بهمین جهت از نظر او سرکوبی و اضمحلال دولت زیدیه علویان در طبرستان علاوه بر توفیق سیاسی ثواب دینی نیز بوده و یا بهتر بگوئیم جهادی مقدس بشمار میرفت. تسلط دولت سامانی بر نواحی گرگان و طبرستان با در نظر گرفتن ریشه‌های گسترده نهضت عمیق ملی علویان در طبرستان کاری بس مشکل بود، چنانکه نوشتیم امیر اسماعیل سامانی پس از فراغت از کار خراسان به طبرستان آمد و در دشتستان لیکانی واقع در حوالی آمل مستقر گردید، وی به منظور جلب رضایت ناراضیان به ویژه زمین داران و اسپهبدان طبرستان دست به بیک سلسله اقدامات سیاسی فریبنده زد و میزان پرداخت خراج آن سامان را به نفع کسانی که در گذشته مالیات بیشتری به خزانه دولت علویان می پرداختند به صورت چشم گیری تقلیل داد. و با این اقدامات به ظاهر دمکراسی در نظر داشت به کار دولت شکست خورده و پیشوا مرده علویان در طبرستان برای همیشه پایان دهد.

اعضای خاندان علویان و شیعیانی که هواخواه علویان بودند ناگزیر به بیغوله‌های جنگلی کوهستانهای جبال البرز گریخته و پنهان شدند، در همین اوان یکی از نوادگان امام علی بن حسین (ع) بنام ابو محمد حسن بن علی معروف به سید ناصر کبیر و یا ناصر الحق و ملقب به اطروش که یکی از سرداران با شهامت و پر تدبیر نهضت علویان بود و در گیلان و دیلمان بسر

۸۲- فهرست ابن ندیم ترجمه تجدد صفحه ۳۶۰.
۸۳- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۵۹.

میبرد به دستیاری و همراهی مردم دلیر سرزمین دیلم تحت عنوان خونخواهی محمد بن زید علوی دومین فرمانروای نهضت علویان خروج کرد، بطوریکه ابن اسفندیار نوشته است: (خلایقی انبوه برو گرد آمدند و روی به آمل نهاد^{۸۵}) ظهیرالدین مرعشی در مورد قیام سید ناصر کبیر چنین نوشته است: (از اهالی گیلان و دیلمان خلق بسیار بر او بیعت کردند و از طریق زردشتی بدین محمدی از انفاس متبر که او نقل کردند^{۸۶} و مذهب او اختیار کردند و مردمان زیادی دور او جمع شدند و در سنه دویست هشتاد و هفت خروج کرد و با خلعتی انبوه رو به آمل نهاد) خبر این قیام به گوش امیر اسماعیل سامانی رسید، وی که در این هنگام در طبرستان اقامت داشت احمد بن اسماعیل پسر و ابوالعباس بن محمد بن نوح پسر عموی خود را با سپاهی سنگین بجنگ ناصر کبیر فرستاد. بین ناصر کبیر (اطروش) و لشکریان اعزامی امیر اسماعیل سامانی در محلی بنام فلاس واقع در نیم فرسنگی آمل جنگی سخت در گرفت، ولی در این پیکار ناصر کبیر شکست خورد و دوباره به سرزمین دیلم عقب نشینی کرد و دوهزار تن از دیلمیان همراه او از جمله امیر فیروزان شکوری پدر حسن فیروزان و امیر کاکای گیلانی پدر ماکان کاکای که از امیران گیل و دیلم بودند کشته شدند.

مرگ معتضد عباسی

امیر اسماعیل سامانی پس از مدتی توقف در طبرستان و تنظیم امور داخلی آنجا حکومت آن سامان را به پسر عموی خود ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح سپرد و سپس بمنظور دستگیری محمد بن هارون سرخسی که بر ضد مخدوم خود امیر اسماعیل عصیان ورزیده بود از طریق قومس عازم ری گردید. به طوری که ابن اسفندیار نوشته است^{۸۶} هنگامی که به سمنان رسید خبر یافت که معتضد خلیفه جبار عباسی بدرود حیات گفته است.

۸۵- تاریخ طبرستان صفحه ۲۶۰.

۸۶- معلوم میشود که تا این تاریخ (سال ۲۸۷ هجری) مردم گیلان و دیلمان زردشتی بوده اند.

۸۶- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران به کوشش محمدحسین تسبیحی صفحه ۱۴۴.

معتضد عباسی در روز بیست و سوم ربیع الاخر سال ۲۸۹ هجری پس از نه سال و نه ماه و دو روز خلافت در چهل و شش سالگی در قصر معروف به حسنی در بغداد مسموم گردید و زندگانی را بدرود گفت، بعد از او فرزندش علی بن احمد معتضد معروف به مکتفی بالله به خلافت برگزیده شد.

عزیمت امیر اسماعیل سامانی به ری و فرار محمد بن هارون به طبرستان

امیر اسماعیل سامانی پس از آگاهی بر مرگ معتضد بمنظور سرکوبی محمد بن هارون سرخسی از سمنان به ری عزیمت کرد. محمد بن هارون که تاب مقاومت در مقابل امیر اسماعیل را نداشت به زمین دیلم رفت و به جستان و هسودان پناه برد و به بیعت ناصر کبیر درآمد. با آنکه امیر اسماعیل در این سفر موفق به دستگیری محمد بن هارون نشد ولی نتیجه این لشکرکشی آن شد که ری و قزوین نیز به تصرف وی درآمد. امیر اسماعیل حکامی از طرف خود در شهرهای قزوین و ری و سمنان و دامغان گمارد و سپس عازم ماوراءالنهر گردید.

قیام مجدد ناصر کبیر در طبرستان

هنگامی که محمد بن هارون سرخسی از ری به دیلمان رفت در آنجا به جستان و هسودان که یکی از یاران ناصر کبیر بود پیوست و بمنظور تحکیم موقعیت خود چنین مصلحت دید که با ناصر کبیر که پس از شکست در آمل به گیلان آمده بود همدست شود، ناصر کبیر که در این موقع مشغول جمع آوری سپاه بود اعلام آمادگی محمد بن هارون را جهت همکاری بدفال نیاک گرفت و سرانجام به همراهی وی عازم تسخیر طبرستان گردید. ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح پسر عموی امیر اسماعیل سامانی که در این هنگام از طرف امیر اسماعیل در طبرستان حکومت میکرد جهت مقابله با ناصر کبیر از اسپهبد شیریار بن بادوسپان و اسپهبد شروین بن رستم و برادرزاده او ابروین (پروین) صاحب لارجان کمک خواست و نامهای نیز برای امیر اسماعیل سامانی به بخارا فرستاد تا نسبت به اعزام قوای کمکی اقدام کند.

۸۷- تاریخ طبرستان صفحه ۲۶۲.